



یادنامه

مجاهد شهید

دکتر علی شریعتی

مطالب این شماره:

- ۱- تکیه به مذهب دکتر شریعتی
- ۲- مسوره "قدر" دکتر شریعتی
- ۳- آخرین نامه دکتر به پدرش
- ۴- پیام آیت الله خمینی
در جواب به تلگرافهای واصله
نکاهی به زندگی شریعتی
- ۵- خورشید خاوری
- ۶- شهید شاهد
- ۸- شریعتی ضدی انسانها
- ۹- چرمک پیر (شعر)





در این شماره

شماره	موضوع	صفحه
۱-	پیشگفتار	۷
۲-	خورشید خاوری	۱۰
۳-	سوره قدر	۱۷
۴-	شهادت شامد	۲۱
۵-	چریک پیر (شعر)	۴۰
۶-	تکیه به مذهب	۴۵
۷-	شریعتی ضدی انسانها	۷۰
۸-	نگاهی به زندگی شریعتی	۸۱
۹-	آخرین نامه دکتر به پدرش	۹۱
۱۰-	پیام آیت الله خمینی	
	در جوابیه تلگرافهای واصله ...	۹۷

* ... نام آن حرقه ای در ظلمت انفجاری در سکوت سیاهی
تلیتاک * شهیدی که زنده بر خاک نام بر میدارد * از لقای سیاهی ها
از انبوه تپاهی ها چهره روشن و نیرومند یک امید در شب ظلمانی یأس.
باز از خانه خاموش فاطمه - این خانه کوچکی که از همه تاریخ بزرگتر
است - مردی بیرون آمد * خشمگین * مصمم و در پیامتی که کوفی بر سر *
تصویرهای قصاص و پیاپی گام ای قدرت * آلوده و زرد دارد و کف کوهی
است که آتش فشان بی تاب را در دل خود پنهان کند * استویا تندبادی
است که خداوند بر * این قوم عاد * فرو فرستاد * استو اکنون در *
آغاز میکند ...

مردی از خانه فاطمه بیرون آمد * است * تنها و بیگانه با دستهای خالی *
یک تند بر روزگار وحشت و وحشت و آتش پرورش مرد * است * جز * مرگ * صلاحی
ندارد * اما او فرزند * انوار * ای است که * فرخنده * را در مکتب
حیات خوب آموخته است *

در این جهان بیگانه که *
که :

* بگوشید باید مرد * دانشی که مباد نیرومند و سرایا صلاح
- شمع او - که بر جهان حکومت میراند - از آن محرم است *
و این است که قدر زمان تنهایی بیرونی خوشتر از این * مباد * خصم * این
چنین حاشی است * این چنین * و بی تردید * بد استقبال
بیرون آمد * است *

آموزگار بزرگ شهادت * حسین اکنون تنها برخاسته است *
بیاموزد که * مرد * سیاه * مرز * شوم مردم * و سوزی است
که * در تنگی تن در می * نشاند * نشاند * و مانند *
کسانی که گستاخی آنرا ندارند * تا * در ظلمتی که * چیز
به * تپاشی میخراید و انسان مانند نیز محال میشود
- * شهادت را - انتخاب کنند * مرگ * آنان را
انتخاب خواهد کرد ... * کتاب شهادت - دگر و علی شریعتی

پیشگفتار

دریای موج و خروشان شهادت یکبار دیگر به تلاطم افتاد و شهیدی
دیگر از میان انسانیهای بزرگمان در رسید و افتخاری دگر بر افتخارات هزار
و چند ساله ما افزود * انسانیهای که هر کدام ظهور خروشان و چشمه فروزان
ایمانی بودند از حرکت بر مسیر حق و عدالت و کوشیدن به جان در راه برپا
کردن پرچم استوار آگاهی و شهادت *

آری شهیدانمان هر کدام نمودی بودند از بید و نبودها و درد و رنج -
های اجتماعی مان که اکنون شهیدان میروند و هزار شهید بر جای میگذارند
و هر کدام شاعری معتقد بر علی وارزندگی کردن و علی وار جهاد کردن
و علی وار مردن و ...

ولی اینک بلقستان سبز شهادت ما * نوالی تازه را در بر گرفته * شهیدان آمد *
که فریاد کرد در تمام سکوت * نهیب او به تمام قاتلان و نندان او به تمام
پیران و هرزه ها است * که :

آری ای قاتلان * جنب تیره * ظلمانی * سر آمد * و طلوع فجر حق نزدیک است *
و آن پیران * اینک دارند جایز نیست که وقت کم است و گفتن و انجام دادنی *
زیاد * و هر لحظه * امکان شبیخون شب * هماره میرود *

اما اکنون او شهید شد * باید که ما این پیام را به تمام * جمعی * تا و
به او که شهادت ما شد برمانیم که : * شهیدان آمدند و الکوفی گشتند
برای تمام مشتاقان و تشنگان شهادت ...

واما توای شعیب ای مرد راستین، ای کوه استوار، ای زنده، جاوید، ای رهرو محمد، ای فدائی اندیشه علی، ای پیام آور پیامبران، وای یاد یاد آوران، ای وارسته ازیندهای اسارت وای پرچم دار حق و عدالت، ای شیعہ علی، وای پاسدار اهل بیت، وای فریاد قرآن، وای زبان زنب در کام، وای ابوذر زمان، وای فریاد در تازی شب ظلم، وای بیکارگر با ارتجاع ای کمیکه به پای "نار" سخاوتمند ایستاد وای کمیکه فرزندان دلیبر خلق ما خاطره تلخ شهادت را از یاد نمیرند، وای کمیکه با خاموش شدن شمع وجودت غبار غم بر دلهای دوستان نشست، باز هم برایمان سخن بگو، بگو که در حاکمیت جور چگونه انسان قربانی میشود، و بگو که در حاکمیت ارتجاع چگونه توحید راستین فدای توحید دروغین میشود، و بگو که استعمار شرق و غرب و ژاندارمهایشان در خلیج چگونه تنها منابع نفتی و زیر زمینی مان را، بلکه منابع فکری و سرمایه های وجودیمان را بخارت میبرند...

درد بر تو، درد همه انسانهای تحت ستم، درد همه مجاهدین راه حق، و درد همه فرزندان تاریخ، درد همه بیروان علی و رهروان، کسب فاطمه و همراهان حسین، و درد ما ماتم زندگان وادی تنهایی ها، کارشکسی ها، امریضی ها و کار اندیشی ها...

واما توای قاتل ای طغیوت در شهر ستم، ای ستم باره روزگار، وای حاکم خوشخوار، ای سیراب گشته از خون، ای نابودگر انسانهایی که میکوشند تا انسان بمانند، ای خون آشام خلقهای آزاد یخواه، از جنوب شرقی آسیا گرفته تا خلیج، و از پاکستان گرفته تا یهودا، از یابجران یعنی فلسطین، و از سوریه و لبنان گرفته تا آفریقا و آمریکای لاتین، تو خود میدانی که از درون بوسینهای و پیکره تشکینست در حال تزلزل و فرو ریختن و سرنگون شدن است، اما در عین حال همچون غرق شده ای به هر خار و خسی دست می اندازی. یک روز زیر سر مردم بید فاع ظفار گلوه های خورنیز خود را فرو میاری و روز دیگر زنان و کودکان فلسطینی را زیر آوار فرو میبری و دیگر روز لبنان را به خاک و خون میکشی و از آن پس سوادان و سواد را به هم می ریزی و خلاصه به ژیرا می پایی و از آنطرف

پاکستان را جولانگاه خیانت خوس میگردانی، و در همه حال هم سر زمین ما جولانگاه خیانت تقوست... به هوش باش که حرکت در رسید است و صبح نزدیک است. "اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ؟"

واما توای همگام ای شیعہ علی، ای دوستدار علی، وای فریاد کرد در محکوت، وای خروس سحر، وای شعله فروزان آگاهی ها وای امید همه نسل های گذشته و آیند، تاریخ، بهای خیز و براه شهیدان گام نه. و از شهید بزرگمان که خود کاری حسینی کرد، از شریعتی که به راستی خود شریعت بود پیامور که: "آنما که مانند باید کاری زنبیسی کنند و کونه یزیدی اند"، و تو برای اثبات یزیدی نبودن ات بر کاخ ستم یزیدیان یورش آور آن هم نه با شعارهای تو خالی، که با عمل انقلابی، یا بقول شهید بزرگمان عمل "تغییر دهندگی". چه انتقام خون شهیدان و به خصوص شهید بنجم ما در "تغییر" نهفته است. "فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ" کوش بزرگ و منتظر باشید تا فرمان خدا در رسد.

و ما در پیگیری این هدف غائی، کوچکترین وظیفه خود را با ارائه شعار مخصوص فجر به مناسبت یادبود این راد مرد وارسته و انقلابی آزاد، تقدیم تمام پیوندگان راه تشیع جننائیم، باشد که سرخی خون او فضای خون آلود شب را رنگین تر نماید، و یاد سرخ او به امید سحر نزدیک، همیشه در خاطره ها مان پسر زند.

یادش زنده و

راهش زاینده باد.

فجر.

خورشید خوری

(متن حاضر در مراسم شب چهارم شهادت
دکتر علی شریعتی در مشهد توسط یکی
از برادران قرائت گردیده است.)

آه ای خورشید خاوری که از افق خراسان سرزدی و برآیدی و در
اوج نیمروزی در افق باختر غروب کردی! شکیانی و خودداری برای هر صیتی
برافزیده است مگر در برابر صیت تو. و بی تابی و بی قراری ناشایست
است مگر برای تو. اندوه ما اینک بسیار گران و کمر شکن است و دیگری
اندوه ما آسان و ناچیز بودند. ای خورشید نیمروزی که به "الضُّحی" رسیدی و در "یوم الضُّحی" تضحیه کردی ما هنوز از حرارت تیروزیت
کم نشده بودیم. خامان را تابخته سوختی و غروب کردی.
ای خورشید خاوران! پس از قرن ها ظلمت در شوق اسلام طلوع کردی
و به گدازختن مرکبهای او حام و تعصب قرون که اسلام نخستین و راستین را
در خود پوشانیده بود. برداختی و ابرهای جهالت و غرض پوری را به یک
سوزی تا بار دیگر بهار اسلام بشکوفه نشیند و غنچه های تشیع گسل
دهد. اسلام را آنچنان که بود به مسلمانان شناساندی و تاریخ اسلام را از
واقعته نگاری و مدح و جابلوسی و قریب و دروغ رمانیدی.
آه ای خورشید خاوران که از افق خراسان سرزدی و در اوج نیمروزی
در باختر غروب کردی! تو بودی که تشیع باز انسان ساز علی را از زیر
نقاب دروغین و از زیر پوشش مدح و انحراف و ریای صفوی و دیگر دستگاه های

خاندان آن به شیعه یان علی شناساندی و "مسئولیت شیعه بودن" را به
گوزن نبوتشند آن زمره کردی تا بدانند که ادعای شیعه بودن ماری را بغزل
نمیرسانند و مسئولیت سنگینی را به عهد دارد. تو مدتیان دروغین تشیع را
رسوا کردی. تو همچون امام بزرگوار و پیشوای راستین ات رفتار کردی و به
رسوائی غاصبان و شفا ساندن تشیع دست یازیدی تا غاصب نتواند دست
خون چکان از خون بنی هاشم را در دستکش مجتاهل بیت و آل علی ببوشاند.
آری تو با "یاد یاد آوران" رسالت قرآن را که تذکار و ذکر بود باجرا
در آوردی که "إِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ" و خود به "یاد یاد آوران"
بیوستی و بیوسته یاد و یاد آوری.

آه ای خورشید خاوری که از افق خراسان سرزدی و در گرانده ای
باختر در اوج نیمروزی غروب کردی! تو به منتظران توضیح دادی که در انتظار
موجود نشستن، حشری و مؤخر خود دارند و این انتظار، نشستن و صبر پیشه گرفتن
و در آخر دنباله کار خوش گرفتن نیست بلکه انتظار مکتب عد است و جنب
و جور و تکبر و هر روز یاداد بر اسب مجهز نشستن و با استقبال منتظر
رفتن و پس از این هنگام به خانه بازگشتن و بار دیگر در هر یاداد تکرار
این مرم و بیوسته آماد بودن.

آری! گفتم منتظر که تو خودت گفتی! امام زمان در انتظار ماست تا آمادگی
و شایستگی پیدا کنیم و در واقع او منتظر است و ما منتظر.
"آری اینچنین بود برادر" فلسفه تاریخ ما سراسر همین است و سبیل ما
در قربانگاه انسانیت برای تقرب جستن به خدا و خداگونه شدن و پذیرش
یافتن خود را قربانی میکنند و در مقابل قایل تسلیم شدن نشان و همین راز را
در بر دارد که ما خود قربانی میشویم و اسماعیل و اکبر به قربانگاه میرویم
نه کوفند و کساو.

آه ای خورشید خراسان که از خاور سر برآوردی و در اوج نیمروزی در
باختر غروب کردی تو گفتی "حسین وارث آدم" است و خون حبیبل را
از قابیلیان می طلبد که "السلام علیک یا وارث آدم صلی الله علیه و آله"
و این خون در هر دوره بیشتر میشود و بر باربدهای قابیلیان می افزاید
و "نار" می "نار" دیگرید نهال می آورد و حسین خود "نار الله"
و "نار" میشود و این سلسله همچنان حلقه ها بر حلقه هایش حلقه

می خورد تا بالاخره منتقم حقیقی بیاید و خون همه هابیلیان را از قلبیلیان بگیرد. و تو خود ناری شدی و در این سلسله دراز بصورت حلقه ای در آمدی.

آری شهادت حسین را گفتی. دوری دارد: "خون و پیام" خون را حسین داد و عباس و اکبر و اصغر دادند و پیام را زینب با خود برد و بار سنگین شهادت را بر دوش گرفت و با آخر رسانید. همان یاری که آسمان و زمین ازیر داشتش سر باز زدند و نتوانستند کشید.

آه ای خورشید خاوران که از کرانه های خراسان سیر زدی و در اوج نیمروزی در کرانه مغرب ناپدید شدی! لبوذر یار یارک پیغمبر را بگونه ای معرفی کردی که اسلام را چونان یاسداری متحرک به لب آیات قرآن دارد و استخوان شتری که از گوشه کعبه بود افتاده بر دست "کعب الاحبار" ها را توجیه کند و نگذارد آیات و احادیث را در جهت ضایع صاحبان زور و زور به توجیه نشیند.

آری لبوذر که از مدینه تا شام و از شام تا صحرای یمن و همچنان به نزد معا فریاد میزد و آنان را به حکومت عدل میخواند و بدنبال او صدای خجسته از کوی و برزن کوفه بگوش میرسد که نمیگذارد حق آن ظلم شهید را که تا آخرین نفس برای حفظ وحدت اصول اسلام در تلاش و تکاپو بود و سرانجام شهید عدالت و انسانیت گردید از میان بردارند. و از کوفه تا "مرج عذرا" برای شکوفا نگه داشتن حق علی و پاردادن مذرعائی که محمد و علی کاشتند با خون خود و یاران به آبشاری دست میزدند. و جانشین در زمین پیغمبر را رسوا میسازد و زمینه را برای درونی جانان حسین در کریم آباد میگرداند.

آه ای خورشید خاوران که از کرانه های کهر خراسان سر بر آوردی و در افق مغرب در اوج نیمروزی رخ از جهان بپوشانیدی، کوری بهن دشت و بیکران بودی با آفتاب سوزان و حیات بخش و گرمائی رهنده و کمترین صریح و بی مانع داشتی و حقایق را آنچنان که بود و باید میبود آشکارا گفتی و بآنگس که قصد دریا و راستی ها را داشت در پیچایی کوهها و کمر رودخانه ها و لابلای جنگل ها کم نمیشد که باز هم سرگردان و تشنه بر کردد.

آری به پدر و مادر نشان دادی که ما منجمیم و چه اتهامهای نا جوانمردانه ای ما را از آنان جدا کرده است. و در یک راهیم و بسوی یک هدف، اما نه هم راه

و نه هم اندیشه و نه هم برداشت که آنان در لفافه های زمانزدگی و خرافه پرستی و شخصیت جوئی خود را بیچیدند و ما خواستار بر کنار کردن مرد های ضخیم و پدید سو زدن دستهای آلوده و ناباک و از میان برداشتن کسانی که "يُضِدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ" هستند برای دیدن اسلام خالص محمد و تشیع علی و پیروی میواسطه راه آنان برای رسیدن به مقام قرب الهی و خداگونه شدن و با بازگشت به خوشتن خویش، بابا زکست به قرآن و آنچه بود ایم و آنچه داشته ایم.

آه ای درخشنده خورشید حیات بخش خراسان که از اوج نور برای نیمروزی یکباره در باختر روی نهان کردی، چگونه توانم گفت که دیگر در میان ما نیستی و بسوی ما باز نمیگردی. تو این همه راه نشان دادی و ظلمت ما را فروزان کردی تا راههای بی نشان خود را با راه نشانهای راستینات بباییم و راه تکامل را در پیش گرفته ببیمانیم.

آه چگونه علی ظلومی را به مد بیان پیروی از او معرفی کردی که همیشه از بیم دشمنان که از خصم و دریافت نارسای دوستان خانه نشین بود و چهره اش برای همه ناشناس و آماج تیرای ناجوانمردانه اتمام دشمن و دوست.

آه آن مرد بزرگی که ۲۳ سال دوشادوش رسول بزروار اسلام برای ساختن مکتب در تلاش بود و ۲۵ سال خاشاک در چشم و استخوان در گلو برای حفظ وحدت بجهان کوشید و حق شخصی خود را فدای وحدت دین نموده جامعه تازه با گرفته و آسیب پذیر کرد و زهر را چون نوش بر کشید و بالاخره ۵ سال بی امان و ستیزنده و بی هیچ سازشی برای تحقق عدالت کوشید و بدون لحظه ای درنگ و انحراف نفس آخریدان حق پای بند بود و سرانجام شهید عدالت گردید، آری تو یاد او را، همسر وفادار و حق المیاد را چه خوب شناساندی و آب دریا را بر کوزه نتوان ریخت اما باندازه یک تشنگی توان چشید و چون فاطمه در هیچ قالب و تعبیری نمی گنجید بخوبی بیان کرد که آری "فاطمه فاطمه است" و بس. و نه چیز دیگری.

آه ای خورشید خاوری که از خراسان سیر زدی و باوج رسیدی و در اوج نیمروزی در کرانه های مغرب بخرب نشستی، آفتی را داشتی که گدازد و همت را بی یافت و امام راستین خویش علی و فرزندان او را آنچنان که بودند و تو شناساند، بودی می شناختند، زیرا گفتم با وجود و ایمانی که از میان

آمت و در میان آمت و بیا آمت و برای آمت خیمه میکرد و امام از امت شناخته
 میشود . و خیمه حج را روستقرا از برادر به تفکسر نشسته و تبعیدی
 تعصب و نادانی و بگوش افراد خوانندی که با شیر اندرون میکرد و بیرون نمیرود
 و آخرین نگه اش - یعنی "خسی" اش را میگویم - که گفتی اول از سوی شروع
 کن و خوب هدف بگیر و جمرات دست چین شده و ببر کنی و را بر سر سوی بگیر
 و یعنی بار اول از همه بزرگترش را هدف بگیر و از میان برداره و شیار پاش
 تیرت بخطا نبرد و گلوله هایت را خراب کنی . و طوافش را یعنی که در این
 خانه چه چیزی را میجویی ؟ و سرگردان چه ای ؟ و یکدام سمت میری ؟ و را
 خواهی ؟ خانه را یا خدای خانه را یا خود را ؟ و حرکاتش را و سعی اش
 و قربانی اش را و احرام و لبیک اش را همه و همه چه زیبا و شایسته و خداگونه
 بیان کردی .

آه ای خورشید خاوران که از خراسان سرزدی و عالی را در این شب تیره
 ما روشن کردی و در راجح نیمروزت در دیار غربیه غروب هیل کردی . چگونه
 توانم آنچه را حیات بخشیدنی و نور و حرارت میدنی است بر شمام که خورشید
 جهان تاب است اگر چه از محدود خراسان مرده و آذرین سخن جاوید است
 شناساندن آن جاویدانه مرد شهیدی است که بر سر دواهی "الله" و
 "طافوت" "سبیل الله" را برگزید و در کارخانه عظیم خلقت از سال
 های تحفه و استثنائی بشمار آمد و انتخاب کرد .
 آری گفتی به فرمان قاسق "در کج" آمد بود تا راه بر "خلق" بندد و بسی
 خود به "خلق" پیوست . که "حس" در همه ادوار حراست و در هیچ
 حال دست از حرکت برندارد اگر چه بتک های بلا بی در پی بر سرش کوبید
 شوند و تن اش را به بند های تران بزنند و همانگونه که سرور در آخرین دم
 او گفت : "و چه نیکو نامی مادر بر تو نهاد است تو تا ابد نیز حُر
 ماندی .

آری ای برادر چگونه یادم گفت که چه ها گفتی که چه حاجت بنگفتن است ؟
 گفته «ایت با وجود ما یکی شدند و سراپا شور و عشق آفرید و عشق آتش
 به خرم وجودمان زد و ساکتتر شدیم» تر و بی میدانیم ابر تیره خورشید
 کرمان بخش و انسان آفرین را در زیر سیاهی های لثونی خود پنهان خواهد کرد
 و طرا از نور و حرارتش محرم .

آه ای خورشید خاوران که از خراسان سرزدی و در راجح نیمروزت در
 غرب چهره از ما در پوئیدی تبیین و توضیح ندادی سلسی مظلوم که شهید
 عد الدین بود که به شناساندن قاسطین و مارقین و ناگین دست یابی تا همه
 حق پرستان و عدالتخواهان و اسلام جهان و علی پرستان و تنیع بزرگ را در
 هر دوره ای این سه گروه را نیک بشناسند . که صفین و بصره و نه روان
 جا هستند و در دسای علی عیسه ناز است و آتش افروزانتر عیسه وجود
 دارد . چرا راه دور برهم تو خودت قربانی چنین سه گروه عیسی و عسر
 حال از جبهه جمل به صفین و از آنجا به نهروان میجانی و شو دشمن قرآن را
 که قرآنی در دست داشتند و قرآنی بر سر نیزه و قرآن بر لب به دستشان
 می شناساندی .

آری قاسطین و مارقین و ناگین رخنه بگری پوشیدند و نامهای تازه ای برگزیدند
 و به تجدید قوا و بسیج نیرو برداختند و به جنگ علی آمدند و افسوس اگر
 که کوفه و عراق و حجاز بار دیگر تحمیر شده بود تا پس از رمضان به صفین
 نهد و قاسطان را برای عیسه بجای خود نشاند از میان ما رفتی و به پیشانی
 بیوستی و به دیدار پروردگار شتافتی که "إِن إِلِي رُبِّكَ التَّوَجُّو" .
 تو قدر شتاق این ملاقات بودی .

آه ای خورشید خراسان که از شرق طلوع کردی و در راجح نیمروزت در غرب
 روی نهان کردی و علی نیروها را بسیج کرده تا بار دیگر به جبهه صفین در تمام
 حمله برد منتظر است ماء رمضان به پایان برسد و با تمام نیرو حرکت کند و محمد
 محمد بن ابی بکر در جبهه راست سپاه و جان "عمار یاسر" در جبهه
 چپ و جای "مالک اشتر" در قلب سپاه خالی است . علی نفخاست و
 علی جان بیاری علی برخیز که از داغ محمد و عمار یاسر و مالک پشتر شکست
 است . خبر قتل محمد بن ابی بکر را در حضر یعنی در غرب (عیسه) از غرب
 از غرب خبر شهادت را به شرق می آورند (برای علی آورد داند دست خیزد)
 را در پست شکسته اش گذاشته و همچنانکه اشک از چشمانش سرازیر است عیسه
 آند و پایان ناپذیر ما برای محمد بهمان اندازه شادی معاصه و دختران را
 استبا این فوق که آنان دشمنی را از دست داد داند و ما دوستی را .
 هنوز از زیر بار این اندوه کمر راست نرود است که بهر مسم شدن مالک اشتر
 را برایش میاورند . دیگر نمیتواند خود داری کند . صبر جایز نیست و جز واجب

است . میفرماید : " آء ، مالك چه مالکی باشد ا قسم كه كوهی استوار و یكسانه بود و كوه سنگی سخت و غیر قابل نفوذ . نه ستوران و خوكان را یارای آن بود كه از دره هایش فرا روند و نه پرندگان را توان آنكه بر قله شام او سر بر آسمان سایش بده پرواز در آیند ، مالك برای من همانگونه بود كه من برای رسول خدا بودم . "

آء ، علی جان دوستد ارانت ، غررت انت ، خواهر انت ، برادر انت ، كرد آمد ، اند و همه خواستار سخنرانی تو هستند ، مشتاق شنیدن كلمه ای از دهانت هستند ، تا مشكلات اجتماعی و اسلامیشان حل گردد ، می خواهند زاد راھی بردارند ، توشه ای بركیروند و با دست پر از خانه اتو از پهای سخنرانی اش در هر جا بروند . برخیز برخیز ! با آخرین نوشته ات ، آخرین دست خط اتو می خوانیم :

" ... و من در آستانه مرحله تازه ای كه آغاز كرد ، ام و میرم نا . مُهْاجِرًا إِلَى اللَّهِ " سر نوشت دیگری را در ادامه سر گذشت خمش دنبال كنم ، و جز لطف خدا كه عجز كنم و دشمن قریب بزرگ است و جز همت یاران محمدر و همراه ، زاد راھی ندایم و امید بناهی آری علی جان مُهْاجِرًا إِلَى اللَّهِ رفتی ، توبه پروردگار ت پیوستی ، كه خدا خود فرمود ، است ... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَذْكُرْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَجَّعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا "

آری به ابدیت پیوستی و به یاد یاد آوران تبدیل شدی ، یاد تاز دل ما نرود ، و راحت را از یاد نبریم و به راه قدس دست سوئند . كه در ادامه راحت از پهای نشینیم .

و السلام .

سوره قدر

راز و نیازی از : د كسر علی شریعتی

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

ما انرا فرود آوردیم در شب قدر .
وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

وجه میدانی كه شب قدر چیست ؟
لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

شب قدر از هزار ماه برتر است .
تَنْزِيلُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ الْكَافِرُ

فرشتگان و آن روح در این شب فرود می آیند
باذن خداوندشان از هر سو .

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ

سلام بر این شب تا آناء كه چشم خورشید
ناكها میشكند .

... و تاریخ قبرستانی است طولانی و تاریك ساكن و نفاك قریب
پس از قرن ها همه تهی و همه سرد ، مركبار و سیاه ، و نسل ها در پی نسل ها .

همه تکراری و همه تقلیدی، و زندگی‌ها و اندیشه‌ها و آرمان‌ها، همه
مستقی و موروثی، فرهنگ و تمدن و هنر و ایمان، همه مرد، !

ناگاه در ظلمت افسرده و راکد، شبی از این شبهای بی‌پایان، آن‌سوی،
لرزه‌ای، تکان و تباهی، که همه چیز را بر می‌شورد، و همه خواب‌ها را بر می‌آشوبد،
و همه سقف‌ها را فرو می‌ریزد. انقلابی در علق جان‌ها و جوشنی در قلب
وجدان‌های رام و آرام. درد و رنج و حیات و حرکت و وحشت و تلاش و
درگیری و جهد و جهاد و عشق و محبت، و رانندگی و آرمان و تعهد
و ایمان و ایثار.

نشانه‌هایی از یک * تولد بزرگ *، شبی آیین‌یک مسیح، اسارتی
زاینده یک نجات، همه جا ناگهان * حیات و حرکت *، آغاز یک زندگی
دیگر. بیدار است که فرشتگان خدا، همراه آن * روح *، در این شب،
به زمین، به سرزمین، به این قبرستان تیره و تبا، که در آن انسان‌ها همه
اسکلت شده‌اند، فرود آمده، این شب قدر است، شب سرنوشت، شب
ارزش، شب تقدیر یک انسان نو، و آغاز فردائی که تاریخی نو را بنیاد میکند.
این شب از هزار ماه، برتر است، شب شعری است که صبح عبد قربان را
در پی دارد، و سنگباران پر شکوه آن سه پایگاه ابلیمی را! شب سیاهی
که در کنار دروازه منی است. سرزمین عشق و ایثار و قربانی و بی‌پروایی.
و تاریخ همه این ماههای مکرر است، ماههایی همه تکرار یکدیگر، ماههایی
نهی و عقیم، قرنهایی که هیچ نمی‌آفرینند، هیچ بیایی
بر لب ندارند، تنها می‌گذرند و پیر می‌کنند و ... همین.

و در این صف طولانی و خاموش هزار چندی، شبی بیدار می‌گردد، که تاریخ
می‌سازد، که انسان‌ها نو می‌آفریند، شبی که باران فرشتگان
خدائی باریدن می‌گیرد، شبی که آن * روح *، در کالبد زمان
جیدد.

شب قدر، شبی که از هزار ماه، برتر است، آنچنان که
بیست و چند سال بهشت محمد، از بیست و چند قرن تاریخ ما
برتر بود. سالهایی که * روح * بر ملتی و نسلی فرود می‌آید
از هزار سال تاریخ وی برتر است.

و اکنون بر اندام این اسلام اسکلت شده، بر کبر این
نسل محمد صون و بر قبرستان خاموش، باز آن * روح * فرود آمده،
است، میاهی و ظلمت و وحشت شبی است، اما شب قدر،
به شبی که باران فرو می‌بارد، هر قطره اش فرشته‌ای است
که بر این کوه خشک و نازک، در کلام دانه‌ای، بوسه خشکی
و درخت سوخته‌ای، و جان عطشناک مرده‌ای، فرو می‌افتد،
و روح و خردی و باغ و گل‌سبزه را نهضت میدهد، چه جهل
زشتی است، در این شب قدر بودن و در زیر این باران ماندن،
و قطره‌ای از آن بر پوست تن و پیشانی و لب و چشم خوش حس
نگردن. خشک و غبار آلود زمستن و بگردن.

هر کسی یک تاریخ است، عصر، تاریخ هر انسانی است،
و در این تاریخ کوتاه فردی، که ماهها همه تکراری و سرد
و بی معنی می‌گذرد، گناه شب قدری هست و در آن از همه اقل -
های وجودی آدمی، فرشته می‌بارد، و آن * روح *، روح القدس، جبرئیل
پیام آور خدائی، بر تو نازل میشود، و آنگاه بهشتی، رحمتی،
و برای ابلاغ، از انزوی ربی و اعتکاف فکرت و عبادت و خلوت
فراغت و بلندای کوه فردیت خوش، بسراغ خلق فرود آید،
و آنگاه، درگیری و پیکار و رنج و تلاش و هجرت و جهاد
و ایثار خوشتره پیام، که بهر از * خانمیت * پیامبری نیست،
اما * هر آدمی وارث پیامبران است *.

آن * روح *، اکنون فرود آمده است، در * شب قدر * بر
میرم، سالها، سالهای شب قدر است، در این شبی که
جهان ما را در کلام خود فرو برده است، و آسمان ما را سیاه
کرد، است، باران غیبی باریدن گرفته است، گوشه‌ها میدد،
زمزمه نسیم و خوش آهنگ آنرا میشنود، حتی صدای
روشن گناهان را، در شب این کهر میتوان شنید.

سلام بر این شب، * شب قدر *، شبی که
از هزار ماه، از هزار سال و هزار قرن برتر است.

سلام، سلام، سلام تا آن لحظه که خورشید
قلب این سنگستان را به ناکاه بشکافد، گل سرخ خلق،
بر لبهای افسرده این افق بشکفد، و نهر آفتاب،
بر زمین تیره ما ... و بر ضمیر تپان ما نیز جاری
گردد.

* تا صبح بر این شب سلام *

شهید شاهد

نوشته: اکبر د.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ
وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ . وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتٌ أَبْنَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَقُولُونَ . وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ
الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ
الصَّابِرِينَ . الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ . * بقره ۱۵۰

* ای کسانی که ایمان آورده اید، از بیداری و پیرو پیوند با خدا
(نماز) کمک بگیرید و بدانید که خدا با بیداران است. و بکسانی که
در راه خدا کشته میشوند، مرد نکوید، بلکه زنده اند و لکن شما درک
نمیکرد. و البته که شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و خسارت مالی و
جانی و ضاری دیگر گرفتار خواهیم کرد. پس در این راه به مقاومت کنید.
گان مزد بده، کسانی که وقتی حیثیتی و مانعی بآنها میرسد، میگویند:
* همانا ما برای خدا هستیم و بسوی او بر میگرددیم *

* امروز شهیدان پیام خوش را با خون خود گذاشتند و روی در
روی ما بر روی زمین نشستند، تا نشستن تاریخ را بقیام بخوانند *
(شهادت ۹۴)

يك انسان مسئول در
برابر جامعه و متعهد
رسالتی برای مردم
و مجاهد راه يك عقیده
انسانی، باید * زندگی
فردی * اثر را برد و اصل منفی
استوار کند تا * زندگی اجتماعی و
انتقادی * اثر مر * اصل مثبت * بایدار
بماند :

اول: * نداشتن باشد *
تا برای * حفظش، محافظه کار نشود
دوم: * نباید * نخواسته باشد *
تا برای * کمین، تلغیر و ضعفشان نباشد؛
پارسان و قنات او، پشتوانه استقلال و آزادی و دلیری
و بیداری است و این است معنی * زهد انقلابی *
... و این است معنی * زهد علمی *.

(پدر مادر ما شهید ص ۱۱۲) د کثر شریعتی

... آری بقیام بخوانند، شهیدی از پی شهیدی، و شاهی از پی شاهی دگر، تاریخ هر زمان تکرار میشود، و ورق های کتابش در اثر سایش و خونیهای پاکان و عزیزان خلق، رنگین تر میگردد. چهره های شهیدان شاهد هر دوره و زمانه، با برجای گذاشتن بهترین ارزشهای عالی انسانی، و با برقرار نمودن والاترین نمونه های تعالی فکری در متن خلقها، یکباره یک سر بر بستر قیامت مینهند و قیامی دگر را طلب میکنند.

شهیدان و شاهدان هر دوره و زمانه، با شهادت خود، بزرگو افکن نوری میشوند که تا عقی جان و کله قلب بخواب افتادگان و در سباهی نگه داشته شدگان اثر میکند و از آنها شعل بدستی میسازد، راهنمای شهادت قهرمانانه شاهد وار.

شهیدان و شاهدان هر عصر با شهادت خود، همچون گلوله ای سربی و آتشین بر قلب سرد و بی طبع دشمن فرود میآیند، و فکرهای شیاطین هر جایی را با پیامهای داغ خود، خنثی میکنند.

شهیدان و شاهدان هر زمان با شهادت خود، مشت پولادین بر آید ثلوزیشان را بر پیکر هر کسند، آزادی میکنند، و دغلکارهای رسوایان را بیش از پیش و در جهتی همه جانبه تر آشکار مینمایند.

در این دوران خفقان و در لابلای این حوادث سخت و عسرتها، نامه اعمال مجاهدین را وقتی میکشایند که شهید و شاهد بودن او در دوره شهادتش آشکارتر گردد و دگر دست یابی و ینگال طلفی بر جسم و جان او اثری نداشته باشد. "وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرتْ". آنجا که

انسانی آزاد، و بی پروا بعد از یک عمر جبار و درگیری، خراج فروختن و تر و پر نور تر میگردد و اثر وجودش در خشانتر و نمایان تر.

آنجا که هر فرد، با برگزیدن راه خدا و خلق و مایه گذاشتن در آن راه، از تن دادن بذلت و خواری روی میگرداند، خدای مطلق را در اقی دور دست مینند و با بلندتر کردن گامهایش و کشاندن افکارش بر دپره تکامل، رسیدن بآن را در هر زمان و در هر مکان - مخصوصا در زمان جباریت - نزدیکتر میکند.

و اینک ... انتظار، بودن، هجرت و شهادت.

نیم امید بر چهره ام میوزد و من در نشئه طبع نیست شدن هایم غرقه در شکر و اشک، در انتظار آنم که از آن پر شمع، احساس میکنم که آنچه اکنون در من میجوشد، سراپایم را فرا میگیرد، تمام هستم را لبریز میکند و همه لکه هایی را که از اثر انگشت های طبیعت بر دیواره های بودم، مانده بود میزداید. مرا در خود میشود، دیگرم میسازد، و من گیم این لذت درد آمیز تو، در خوش ساکت مانده ام. اینک در من فرا میرسد به عظمت همه این هستی است. چه میکنم؟ به عظمت ابدیت است، به عظمت مطلق است و بهراس و بیگانگی، سنگینی آفرینش را دارد، و جلال خدا را، و بودن من، این نفس تنگ و ناتوان کجایش آنرا ندارد، احساس میکنم که در خود فرو میشکم، نیدانم چیست؟ اما بیتابم. آن در من می جوشد، چنان بیقرارم کرده است چنان قلبم را میفشارد که احساس میکنم یک انفجار چیست. چنین قاطع فرمان حق، در فضای درون می پیچد و صدای رنگهای این کاروانی را که آهنگ رحیل کرده است می شنم.

هجرت آغاز شده است و میدانم این آتشی که اکنون این چنین دیوانه در من سر بر داشته، نه یک حریق، که آتش کاروان است، آتشی که بر راه میماند و کاروان میگذرد، چنان نیرو و امید گرفته ام که میدانم رنج بودن را و فشار طاقت فرسای زیستن را خواهم توانست تحمل کنم.

اما میدانم که ژنده ماندن دردناکترین حادثه است و زیستن مشکل شده و لحظات چنان بسختی و سنگینی بر من گام مینهند و دیو میگذرند که احساس میکنم خفه میشوم، احساس میکنم دیگر نمیتوانم در خودم بکنجم، در خودم بیمارام، از "بودن" خوش میزگر شده ام، و این جامه در بر من تنگی میکند.

این گشت تنگ و بیتابی فرار، عشق آن سفر بزرگ...

آه... چه میکنم

چه خیال انگیز و جانبخش است "اینجا نبودن".

یک شهید را نبی بینی که چه شیرین و چه آرام میبرد.

و شهید در لغت بمعنای "حاضر"، "ناظر" و بمعنای "گواهی

دهنده"، "خبر دهنده"، "راستین و اهتین" و همچنین بمعنای "آگاه".

و نیز بمعنای " محسوس و مشهود " و کسی که همه چشمها باوست،

شهید شریعتی، چشمه جوشان عشق بخدا و ظهر نمایان
اخلاص، با ایمان براهش و پیمان با خدایش، اطمینان داشت که ظلم
بخلق آنگاه پایان خواهد پذیرفت که ایمان براه و سرگذشتن در آن
افزونیتر گردد. و با همین آید، و با همین نیت، سالهای عمر کوتاه ولی پر
ثمر خود را در مسیر هر چه بیشتر فهماندن خلق و بالا بردن میزان آگاهی
و شناخت انقلاب ایشان نسبت با اسلام و جنبش نهضت اسلامی، سپری نمود و
با لا خره هم با شهادت خوش تضمین گفته هایش را بعهده گرفت و بسا
فرار از محیط طاغوتی (ضد اسلامی) و پستوه آوردن، داخل ایران، هجرت
را بر ماندن ترجیح داد.

"وَمَنْ يَجْزِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِقًا
كَبِيرًا وَسَعَةً. وَمَنْ يَخُذْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
لَمْ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَوْرًا
رَحِيمًا."

"آنکس که در راه خدا و برای تلا ش بیشتر در این راه هجرت نکند،
مواضع فراوانی را برای این کار خواهد یافت. آنکس که از خانه و وطنش برای
ادامه حرکتش بسوی خدا و رسول هجرت گیرند، و سپس مرکب را دریابد،
همانا باد اششما خداوند است، آن خداوندی که بسیار مهربان و بخشنده
است."

و برادر شریعتی، در راه ادامه تلا ش بی نظیرش
برای رساندن پیام انقلاب باسلام، ایمان، وظیفه خوش را بعنوان يك مسلمان
متعهد و مسئول " هجرت " دید و در همین هجرتش بود که شهادت یافت.
و بخرداد بیوست.

آری، اینك یکبار دیگر خرداد، ماه خون، ماه شهیدان، ماه بزرگمردانی
که با شهادت انقلابی و سخ خوش رهنمای خلق ما شدند و برجست
استعمار را با تین کشید، و چهره کیف طاغوت را بیش از پیش رسوا نمودند.
خرداد، ماه حنیف فرزادها، سعید محسنها، رضائیها،
بدیع زادگانها، عسکری زادهها، مشکین فامها، سعیدیها، شاه کرویها،

و طریق الاسلامها.

خرداد، ماه صدها و هزارها شهید ناشناخته و بخون خفته خلق
آری، اینك یکبار دیگر چنین خردادی را پشت سرگزاردیم، ولی اینبار بسا
نوکی تازه و عطر اکین و نورسته دریاغهای سخ شهادت، با طغیان
سروهای قد کشید، بر خشکی و با آفتابی جان افزا و رشد دهند.

خرداد، ماه خون و شهادت برای خلق مسلمان ماست.
خرداد (۱۳۵۱) شهادت پنج تن از فرزندان مجاهد مکتب اسلام،
بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران و دست پروردگان معلمانی همچون
آیت الله طالقانی و مهندس ریازرگان.

شهادت مجاهدین شهید، برادران محمد حنیف فرزند، سعید محسن، علی
اصغر بدیع زادگان، محمود عسکری زاده، عبدالرسول مشکین فام، که پس
از تحمل يك دوره طولانی شکنجه های طاقت فرسای بر مهر آریامهری، و لب
نگشودن در مقابل خصم توسط جوخه اعدام رژیم سر سبز و ضد اسلامی
بهلولی، به شهادت نائل آمدند. مقاومت دلیرانه آنها در برابر شکنجه های
قرون وسطائی در خمیان، درسی بود بدیگر مبارزان و رهروان راه حق که با
ایمان کامل در مسیر تکاملی خودشان گام بردارند.

هنوز که هنوز است انعکاس فریاد های " الله اکبر " و " لا اله الا الله " و آیات قرآنی که در هنگام شهادت تلاوت میکردند، در
میدان تیر و از آنجا در سراسر ایران و تا عاق قلبهای خلق ما میپیچد
و وجدان يك آزادگان را به مسئولیت و حرکت میخواند.

دلآوری آنها در میدان تیر و صحنه نبرد، آنچنان دلآورانی آفرید،
که با صداقت هر چه تمامتر يك انقلابی مسلمان متن میخانت بیش درخیم
ندادند و از دست دوست کبلی دشمن خوردند.

و خرداد، قیام خونین و حماسه آفرین خلق مسلمان به رهبری
مجاهدان کبیر و مرجع بزرگوار اسلام امام خمینی.
قیام بانزد، خرداد، با اعدای خون پاک بیش از پانزده هزار تن
از خلق مسلمان محرم به پیشگاه اسلام، و با ایجاد دوره ای بربوک و
- رابا شور و جاززه بعد از خود، که همه نتیجه منطقی مبارزات گذشته آن

بود، پراستی که بر زمین دیگری در دفتر هزار ساله جازرات خونین تشییع در ایران گشود و بلا فاصله بعد از قیام مردمی پاژند، خرداد بود که سازمانها و گروههای مسلح، با شش جازه بی چون و چرای مسلحانه و قهر انقلابی، توسط جازرین یاک با خسته مسلمان بوجود آمد، سازمان میر افتخار مجاهدین خلق، جمعیت های مختلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، جبهه آزادیبخش ملت ایران (جاما)، حزب الله، گروه مهدویون، گروه تشیع مسیح، گروه ابوذر، گروه پیروان راه علی، گروه پیروان راه حق، گروه والعصر، گروه والفجر، گروه همداد، با ایدئولوژی اسلامی و همچنین گروه بیژن جزئی، سازمان چریک های فدائی خلق، گروه آرمان خلق و... با ایدئولوژی غیر اسلامی و دهها سازمان و گروه ناشناخته دیگر، همه و همه در این سالهای پربرکت، بعد از ۱۵ خرداد، عمل مسلحانه خود را آغاز کردند و جواب گلوله را فقط با گلوله دانستند، زیرا که خونخواری و جلالتی جلالت انداخته رسید، بود که دیگر به هیچ عنوان نمی توانستند با آن روی در روی قرار گیرند، مگر با اسلحه. با این اوصاف، ۱۵ خرداد، با تمام ضعفها و شکست هایی که داشت. خود یک پیروزی بزرگ برای ملت ایران بود. درجه های دید رهبری و سختر- انینای ساده او، توانست بزرودی چنان جمع عظیمی را بقیام و شورش وادارد که بایه های پشوالی دیکتاتوری رژیم را بیش از پیش ملرز در آورند.

۱۷ خرداد، قیام پر شور طلاب جازریه بشتیانی و برای یادبود شهیدای ۱۵ خرداد، نمونه دیگری از جازرات خط سنج خرداد است. این جازرین مسلمان، همه از پیر و جوان، چهره دیگری بودند از قد علم کنندگان بر علیه سلطه اجباری محمد رضا شاهی، که در طول سه روز جازریه باشکوهشان در قیام و دارالشفا، بیش از ۴۰ شهید و ۴۰۰ مجروح و دستگیر بر سر جای گذاردند. شعارها و جانتانیهایشان چنان خار در چشم دشمنان ملتنداخت که کثی آب را بر چشمشان بسته اند و داغ را بر دلشان.

۲۰ خرداد، مجاهدات استعمار و راد مرد وارسته آیتالله سید محمد رضا سعیدی، در زیر شکجه های دژخیمان رژیم پشهادت رسید. آیتالله سعیدی با زبان حقیقت گوی و با استقامت دلیرانه اش در زیر شکجه های دژخیمان، در حقیقت چهره والائی از روحانیت اصیل اسلام و تشییع

علوی را بنمایش گذاشت تا همه کسانی که از روحانیت قبائی برتن دارند و عمامه ای بر سر، بدانند که در این دوران فشار و اختناق، مسئولیت آنانکه ادعای روحانیت اسلامی را دارند، بمراتب بیشتر از هر زمانی میباشد، و بار سنگین مسئولیت روشنگری يك نسل را بر کول دارند.

شهادت او به روحانی نمایان نشان داد که سخ افکار و عقاید راد زیر پوشش اسلام انجام دادن، هر چند هم که در زیر پرده انجام شود، در نهایت با افشاکری خون دهندگان رسوا خواهد شد، و راه خد خلق پیمود نو همکار رژیم از آب در آمدن هیچگاه آیند، ای برتر، حتی از نظر مادی (به دید خود آنها) نخواهد داشت.

۲۶ خرداد، شهادت یکی دیگر از افتخارات خانواده قهرمان و قهرمان - نهروز رضائی، برادر مجاهد رضا رضائی، در درگیری مسلحانه در تهران. شهید رضا رضائی، قبلا بوسیله هوشیاری برادرش احمد، از زندان رژیم فرار کرد، و داغ این فرار ماهرانه را در حالیکه دژخیمان رژیم از چند طرف موا طینش بودند، بر پیشانی آنها گذاشته بود. و یکبار دیگر ثابت کرد که کیف ترین افراد و بی شمورترین آدمها، همان دژخیمان بخت هستند که در مقابل شجاعت و قدرت مجاهد، با آسانی برانو در میایند. برادر مجاهد، رضا رضائی، با شهادت قهرمانانه اش کل سنج دیگری به بلقستان شهدای خلق ما آورد، باشد که سرخی خوش، بر آسمان باشد، و شفق گلگون افق را - که خود طلعی از صبح پیروزی است - گلگون تر نماید.

۳۱ خرداد، شهادت برادران مجاهد، مهدی امیر شاه گوی و مهد طریق الاسلام، و اعلام موجودیت گروه جازریه اسلامی مهدویون.

برادران مجاهد، شاه گوی و طریق الاسلام، در برخوردی که با کماندهای ساواک، در کرد آباد اصفهان داشتند، خون افزایش، خود را بر کالبد مستحکم خرداد با شیدند و شهید گشتند.

آری، بدینسان بیستم که خرداد بیوسته آتشته بخون بود، است کتاب خرداد را که ورق میریم. همه صفحاتش سنج رنگاست. خرداد ماه شهادت شهیدانی است که هر کدام با خون خود بایه گذار سبلی از جنبش نین اسلامی بودند، و نمونه های از شاهدان شهید زمانه.

و اینک یکبار دیگر خرد ادبه خون نشسته است، یکبار دیگر نقش هائی از خطوط سخ شهادت در تقویم خرد اد به دیدار میگرد و آنرا بارورتر مینمایاند. یکبار دیگر خرد اد به ملت ایران تسلیم میگردد و یاد جاودانی مردی که با شجاعت هر چه تماشا در درون ظلمت عام و شب تیره مسم، به رساند و پیام قدس ریاسد اران صبح پیروزی و نهید سحر مشغول بود را، در درون خوشی برای همیشه زند، نگاه خواهد داشت.

اینک در تقویم ما، و تمام تقویم های انقلابی جهان، صفحه خرد اد سخ تر و سخ تر میشود، و خلق ما هرگز فراموش نخواهد کرد که:

بسرادر مجاهد، اسلام شناس مسزک، دگر علی شریعتی، در ۲۲ خرداد به شهادت رسید. شهادت او فضای داغ خرداد را داغ تر کرد، و چشمهای بخون نشسته آنرا خون آلود تر.

شهیبد شریعتی، بدستی اعتقاد داشت که هر انقلاب دو جهره دارد، خون و پیام، و نیز سرتاسر عمرش را در راه رساندن پیام شهدا و خون دادگان خلق مسلمان ما صرف کرد و سرانجام هم نیز عاشقانه پیام خود را براه هجرت کشید و در آن راه شاهد شد.

شهیبد شریعتی، کسی بود که در دوران خفقان و اختناق بین سالهای ۴۷ تا ۵۲ با قدرت بیانی و مهارت فراوان نومحند گیش، اکثریت عظیمی از دانشجویان و حق طلبان را نسبت به مسائل موجود در مکتب اسلام و اصولاً طرح کلی مکتب، آشنا نمود و تارهای خرافاتی را که بنام اسلام در ذهن و فکر مردم تنیده بودند و سعی میکردند بوسیله آنها همه را در خواب راحت خرکشی فرو ببرند، بیگانه از هم درید، و تمامی نقشه های آنان را نقش بر آب نمود. چرا که قرآن نهیدش میداد:

«إِنْ أَوْهَنْ الْبُيُوتُ لَبِثَ الْعُنُكُوتُ» *

* همانا سنت ترین و ناپایدارترین خانه ها، خانه عنکبوت میباشد.

شهیبد شریعتی، کسی بود که همه منزلهای فلسفی و روحی این عصر را با بینش اسلامی خشن پیمود، بود.

شهیبد شریعتی، مهاجر مسلمانی بود که از اتمام اقیانوس بر اسرار شرق سرزد و تا بلند ترین قله های کوهستان بر اقتدار ارض با بالا رفت

اما نماند و بیجان مردم خود بازگشت و ره آورد این سفر شگفت را بر ملت مسلمان خشن، یعنی بما ارزانی داشت.

شهیبد شریعتی، آنچه را که روشنفکران و نومسندگان و دانشمندان و ایدئولوگها می اندیشند و می فکند، خود در عرق وجدان جامعه تجربه کرده بود، آنچه که بر زبان و در محفل ما میگذرد علم حضوری بلا واسطه داشت.

شهیبد شریعتی، در تصادم میان فرهنگ امروز و مذهب دیروز، خود در هر دو صف حضور داشت و میدانست که جامعه مذهبی ما در برابر تهاجم روز افزون و دامنه گستر و ریشه پراننداز و سخت نیرومند فرهنگ غربی، چه سرنوشتی خواهد داشت و میدانست که تحصیل کرده ما از کسی؟ چراغ و چگونه و در نهایت بسود چه قدرتهائی؟ از مذهب دور میشود و بپوزه از اسلام با عقده و نفرت و خصومت فرار میکنند تا به چه دای فرو افتند.

آنچه که باعث موفقیت شریعتی در کارش و در راه مکتب انقلابی اسلام گردید، و در حقیقت مسئله ای که در اینجا اهمیت اساسی دارد، انتخاب تاکتیک صحیحی بود که برای کارش برگزیده بود، چرا که هر چند کسی است که در هر زمان، مطابق با شرایط زمانی و مکانی موجود، بهترین تاکتیک را برای انجام هدفش و به مقصود و قصد رساندن آن انتخاب نماید.

و شریعتی، اینکار را به بهترین نحو انجام داد. . . . و به تدریج در شرائطی که رژیم طغیانی حاکم بر جامعه در اوج قدرت خویش، سعی در یخواب بردن تمامی نیروهای فعال خلق، و در بیخبری و ناآگاهی نگه داشتن آنها نسبت به تمامی حقایق موجود دارد، تا بدینوسیله بخیال خامش بایه های حکومت مست بنیان خود را حتی برای یک روز بیشتر هم که شده، مستحکم نگه دارد، تا بتواند به تدریج جباول خلق و غارت سرمایه های ملی آنان بپردازد، آری در یک چنین شرایطی، دو راه بیشتر در مقابل هر انسان آزاد، و آنکسان که بهر حال سایه حائی از احساس مسئولیت و تعهد نسبت به خدا و خلق را بر سر خود حس میکنند، نمیند. یا پیش رفتن و خون دادن و یا شهادت خویش زمینه های سؤال را نسبت به

وضع موجوده در ذهن خلق ایجاد کردن، و با اینکه پیام شهدا راء سخن اصلی آنها و مکتب شان را بیان مردم بردن و تبلیغ راء و هدف آنها را نمودن، که این نیز خود در نهایت بشهادت فرد میانجامد، آنچنانکه عینی ترین نمونه اش، شهید شریعتی را در مقابل خود داریم.

در نظر داشته باشیم که در طول تمام این راء، هدف و مقصود همه مبارزین و پیکار کنندگان راء خدا یکی است، کوآن یکی شدن برای او و در نهایت رسیدن به او که لقاء الله، و گنجیدن در قالب کمال مطلق، که صفاتی است خدائی. و در این میان فقط طرز عمل است که می تواند متفاوت باشد، تا شمر نمیرسد، و الا يك بارز سلمان، در مسیر بارزه تکاملی اش، فقط و فقط از يك ظاهر میترسد و در برابر يك قدرت کرنش میکند، و آنها خداست. چه: "انسان در جهان بینی توحیدی، تنها از يك قدرت چهارگانه تنها در برابر يك قضی مشغول است، و تنها به يك قبله روی دارد، و تنها به يك دست و دستگاه طمع بسته است و همین.

و بهمین مخالفتش این است که جز او همه هیچ است و هیچ، و همه گرایش ها و تلاش های مغفوق، و ترسها و طمع ها و تکیه گاههای رنگارنگ، هست است و بیهوده، و سرگردانی.

این است که توحید بفرد استقلال و عظمت میبخشد و "تسلیم" در برابر تنها او - که ناموس موجود است - انسان را در برابر قدرتهای دروغین و بندهای ذلت آور ترس و طمع به "عیان" وامیدارد.

(اسلام شناسی - ص ۵۵)

آری همه عیان، به عیان بر علیه تمام سبیل های دروغین قدرت، و جسمه های چوبین عظمت وامیدارد، عیانی که ناشی از همان توحید و جهان بینی توحیدی است.

بسراد شریعتی، در طول تمام مبارزات همه جانبه اش، چه در داخل وجه در خارج از کشور، عیانگری بود بر علیه تمام زورها و زورگویی ها، مکرها و فریب ها، رنگها و نیرنگها.

عملکرد شریعتی، در طول سالهای ۷ تا ۵۲ در حمینه ارشاد و دانشگاه های ایران، به عنوان شتاب دهنده به جنبش نوین اسلامی خلق

ما، نتایج و اثرات بسیار مثبتی را در امر انقلاب و حرکت بسوی حکومت اسلامی داشته است. این احساس مخصوصاً مقمی محسوس تر میشود، که اکنون میبینیم، بعد از گذشت مدت بسیار کوتاه سه چهار ساله، چگونه توده های عظیم دانشجویان و جوانان مسلمانی که به خدمت جنبش اسلامی درآمده اند، اصول بنیانی ایدئولوژیکشان، پذیرفته از نوشته ها و سخنان و عقاید شریعتی بوده، و میباشد.

از سال ۲۱ پی بعد، جنبش ایران در حال يك رکود ضمنی بسر میبرد، و چند طبقه در مقابل یکدیگر قرار میگرفتند.

طبقه اول، طبقه دانشجوی و تیپ روشنفکر بود، که بخاطر حس و احساس مسئولیتی که نسبت به مذهب و راهش میکرد، نمی توانست یکدم ساکت بنشیند، و خرافاتی را که بنام اسلام بآن بسته اند و حملاتی را که با مارک ضدان و متحدان بآن میکردند، نادیده انگارد، روی همین اصل و در آن حالت استثنائی، انتظار و امید داشت که بطریقی بتواند اسلام واقعی را از لای لای زنگار زمان، با هر وسیله ای اخراج نماید، تا شاید، از این راه بتواند خواسته های خدائی خود را تحقق ببخشد. ولی متأسفانه، بعلمت وجود منابع سلیم کم و موانع کیف بسیار، کمتر در این آرمانش موفق بود، و بدنبال کسی میگشت که بتواند امید و ایمان را در او دوباره سازی کند و افکار خسرانی و اتصالی را با اسلام پاک نماید، و بارها و بارها برای این منظور، روی افراد گوناگون آزمایش کرده بود، ولی هیچگاه و در هیچکدام از آنها، آشنائی را نیافت که مطابق با زمان خودش باشد و تطبیق در اطراف آن نماید.

به اینکه هیچگونه فردی را نمیتوانست پیدا نماید، بلکه با این خصوصیات، کمتر کسی را میافت و یا اگر هم این طرف و آن طرف چند تائی احوال مهند سرمازگان ها پیدا میکرد، کسانی بودند که دست و بالشان بسته بودند و قدرت اجرائیشان را خناسان زمانه روده بودند.

طبقه دوم، طبقه ای بود که در لباس روحانی و در لباس مذهب و دین، خلق را می چابید و بر کیمه طافوتیان میافزود و توانسته بود، عده ای زود باور را هم بدنبال خود بکشد، چرا که چشم و دیده بصیرتشان را خاموش کرده، و دلشان را کور نموده بود، و بقول معروف عقلشان را در چشمه شان جمع

کرد و بود . اگر سکه ای میدیدند ، شتابان بطرفش میدویدند و اگر قالی را مییافتند ، هراسان بجانبش میبردند .

نادیده نباید بپنداشت و همه را با یک جاروب نباید روید که عده ای هم از جان و مال گذشته و با جان و مال جهاد کنند که نیز در تکاپوی جستن راهی نبود بخش و در ره رسیدن به مگانی مرفیع ، از قابیل بگریختند و در راه هابیل گام مینهادند ، و شعارشان تنها " ایل را جمع کن " بود .
(همان روحانیون اصیل اسلام)

در این عصر و با این همه در هم ریختگی و از هم پاشیدگی ، نیروی گریز زمان ، پرتابگر مردی شد که توانست با شجاعت و از جان گذشتگی هر چه بیشتر ، این شکاف را کاملاً روشن کرد ، و زوایای تیره و ناپیدا ی آنها آشکار نماید ، و از راه صحیح ، و با آگاهی کامل ، در صدد اتصال مجدد و تازه و واقعی اثر بر آید .

دکتر علی شریعتی ، به عنوان که از توده تمام سردی ها ، و روشن کنند ، همه شعل های امید ، چراغ نورافکن بر نور خود را عرضه بچیدان عمل نمود ، و جماعت عظیم دانشجوی آگاه و روحانی اصیل و بازاری متحد و ... را که میتوانستند نیروی محرکه عظیمی باشند برای جنبش حول یک محور و سر اسامی یک جنبش دقیق اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، با هم متصل نمود ، او توانست با سخنرانیها و نوشته های عمیق خود ، بیش از پیش دانش نین جازراتی را به بازار بر آشوبصر خفقان عرضه نماید ، و به انتظار بهره برداری از عمل اش ، گامها را کشید ، تربردارد ، و تشیع علوی را که سالیان دراز خفنی مینمود ، آشکار کرد ، و برگرد ، تشیع صغوی با سلاح انقلاب بتازد .

شجاعت و صراحت لجه او در رد خرافاتی که با اسلام چشبانده بودند ، قابل تحسین مینمود . در تمام سخنرانیهایش بیشترین محسی را در بوجود آوردن اتحاد بین مسلمین و جازره با دسیسه های خائنانه دشمنان اسلام ، یعنی جدائی بین این دو گروه مینمود . او بزودی توانست با سایر همکارانش (مظهری ، سبحانی ، آیتی ، خرسند ...) حسینییه ارشاد را به محل ملاقات گروه های مختلف شهری - دانشجوی روحانی ، کارگر ، کارمند ، و ... تبدیل نماید و احساس همدردی و همزی آنان را برای یک

هدف مشترک بیشتر نماید . مجمع عظیم دانشجویان در حسینییه ارشاد توانست محفل مؤثری باشد برای تبادول نظر بین طبقه روشنفکر جامعه . همکاری های همکاران که هر کدام چهره درخشانی بودند در علم و ادب و انقلاب ، توانست تا آنجا شمر شمر افتد که دگر طاقت رژیم طاق شده و دستور حمله به حسینییه ارشاد و بستن آنرا صادر نماید .

شهید شریعتی ، آگاهانه با تمام مخالفتها و انتقاد های فرمایشی چپ و راست که روبرو شد ، او در قابل سئوالات :

۱- چرا باین نقد ها و افترا های منظم و مداوم که تحریف حقایق و عقاید است پاسخ نمیگویی ؟ و

۲- چرا نسبت به (...) لا طائلائی که آدمهای متفرقه میکنند حساسیت نشان میدهی ؟

چنین راهی را پیش پای جنبش گذاشت ، و چه آگاهانه هم انتخاب نموده بود .
" ... ما در جامعه مان ، در عقیده مان ، در ایمانمان ، در مسئولیتمان ، خط سیری داریم و در این خط سیری که حرکت میکنیم یک هدفی داریم که لااقل بد آن معتقدیم ، هر عاملی که هر حادثه ای ، هر حرکت و حمله ای ، یا هر حرف حق ، اگر ما را برای لحظه ای هم از خط سیر و هدفمان غافل سازد ، و بخودش مشغول کند ، خیانت است . یکنازل اساسی وجود دارد و آن اینست که موخه ای که یک گروهی ، یک طبقه ای ، یا یک جامعه دینی دارد بشرف یک هدفی میروند و شعاری دارند که عوامل گوناگون برای افعال این گروه از تعقیب خط سیر و هدفشان ، گاه جنگ های جانبی راه میاندازند و دعواها و کشمکش هایی برخلاف خط سیر مطرح میکنند که تا ذهن و توجه کسانی را که در تعقیب هدفشان هستند منحرف کنند و به عنوان تیرنه خود ، و کوییدن آنها ، و بعنوان جازره یا اثبات حق ، بهر معنی و بهر شکلی ، چند گاهی ، و چند لحظه ای از ادامه مسیر خودشان باز بمانند ، و آدم اگر هوشیار باشد - و همچنین خود خواه نباشد - (این دو تا لازم است) (اگر هوشیار باشد و خالی از خود خوانی) باید به همه این آوازه ها بی اعتنا بماند و جز در مسیر خودش حرکت نکند . یکی از کارهایی که مخالفین میکنند ، همین است که در موخه ای که گروهی بطرف هدفی در

حرکتند از اطراف و از زوایای مختلف این را به تیر میزنند، برای اینکه اینها که بخود خواهی شان صدمه خورده و به شخصیتشان اهانت شده، به طرف آنها برگردند و از خودشان دفاع کنند، و در همین گیرودار آن جیبری که قربانی شده، هدف است. و از آن باز مانده، ایم، طریقی است که در آن روانیم.

باید هوشیار باشیم که در مسیری که میرویم، گاه دشمن حرف حق، یا یک شعار حق و منطقی ای در خلاف جهت و در کنار این جاده، طرح میکند و چون این اصل و این حرف حق است و یا تحریک آمیز که اذهان را متوجه خویش میکند و به ترتیب او به هدفش رسیده، و اگر هم من بتوانم مخالف را خوب بگویم و در گام موفق هم بشیم، او به هدفش رسیده است. مرا متهم کرده است تا در دفاع او خویش از راه بمانم، که مانده ام، این شعر هر چند که عرفانی است در اینجا صادق است که:

هر چه از راه و امانی چه کفر آن نام و چه ایمان

بهر چه از دوست دور افتی چه جابلسا چه جابلقا

هر عاملی که ما را از هدفمان و از راهمان بازمیدارد چه دین و چه بیدینی، چه حق و چه باطل، چه علم و چه جهل، عامل انحراف است و بنابراین این گاه هست که یک انسان - یا یک گروه - در "حمله" بدشمن، چه ساد میکند و رسالت خودش را انجام میدهد، گاه هست که در "تحصیل و سکوت" مسئولیتش را با انجام میسراند. و دومی مشکل تر از اولی است، برای اینکه وقتی مخالف با آدم حمله میکند، اگر آدم برگردد و حمله کند و او را بگوید در عین حال که هدفش تحقق پیدا کرده، خودش خواهش نیز اشباع شده است، اما وقتی که باید سرش را پائین بیندازد و دنبال راه خودش برود و همه ضربه ها و افتراها و تعمت ها را هم باید تحمل بکند - که مسئولیت سکوت دارد - فدای آگاهی بیشتری باید که چون در اینجا خود - خواهی اشباع نمیشود.

..... و شهید شریعتی ادامه میدهد:

چندی پیش یکی از دوستان دوم آمده بود که: "این مسائلی که در همه جا طرح است که در مجله ای طرح شده و عده ای مخالفین و کسانیکه

شدیدا بشما انتقاد دارند، نظریاتشان را در آنجا نوشته اند و دارند مینویسند، شما هم نظریات خودتان را بنویسید که بهر حال مسئله طرح شود." می خواست ما را هم وارد معرکه بکند و در این مخیمت و ادارمان کند که ما هم دگانی مثل شعر نو و شعر کهنه باز کنیم، گفتم که سلام مرا خدمت ایشان میرسانی و بهشان عرض میکنی که خودتی

(اسلام شناسی درس ۳ - ص ۶ تا ۱۶)

دید روشن شهید شریعتی نسبت به زمینه اجتماعی آنزمان

و عشق و علاقه اش بر اهل علی و خاندانش، او را در چنین راهی انداخت که تا آخرین لحظات عمرش هم از این جانبازی دست برنداشت.

شهید شریعتی، امانتی که خدا بر زمین و آسمان و کوهها عرضه کرده بود و همه از برداشتش سرباز زدند، را بخوبی حمل نمود، و نمونه ای شد از خلیفه الله در روی زمین که آنجا که خودش میکشد:

راه بسوی او "شدن" می را بخوبی پیمود.

و چه بهتر که چهره انسانی اش را بعنوان يك انسانی که عاصی پر تمام سبیل - های دروغین بود، از زبان خودش بشنیم:

"و این است آن" امانت که خدا بر زمین و آسمان و کوهها عرضه کرد همه از برداشتش سرباز زدند، و تنها انسان برگرفت!

انسان، این عاصی بر خداوند!

که با دستی در دست شیطان: عقل

و دستی دیگر در دست خدا: عشق

و کوبار سنگین "امانت" بر دوش

از بهشت پیدردی و پر خور داری هبوط کرد

تنها که در این جهان، غریب!

"عاصی" اما همواره در دغدغه "بازگشت"

اکنون آموخته است که چگونه از "عبادت" به "نجات" راه یابد،

و "تسلیم" در جبر دلخواه

- پس از آنکه با عصیان: از "جبرگور" رها شد -

از "رنج رهایی بی امید" ش

رها شود .

او - که از خدا کوپخت -

پس از آنکه در کوره رنج های زمین

- آگاهی تنهایی و انتخاب -

اضحان دید و ناب شد

اکنون راه بازگشت را بسوی خدا

- دوست بزرگش که در انتظار او است -

می داند ...

راهی که از

بسوی او "شدن" می

مجا کزرد ...

(اسلام شناسی درس ۲ - ص ۱۰۲)

و اکنون در این عصر طفوتی ...

گرچه زمان طعمه بی چون و چرای خود را با بر جای گذاشتن بستی از خون، در مسیر هر چه دلسوتر و مهربان تر نشان دادن خود، و هر چه بیشتر و افزونتر کردن سلطه پنگالی اضمال خونه به پیش میرد، و در هر برگشت و باک کردن خون قبلی، طعمه ای دیگر میگیرد و سر به آخوری دگر فرو میرد، و در این میان طعمه ها با کم و کاست خونه آشوبانی بوجود می آورند که اکثر را بردل آنها گذاشته و فنا را بر پیکر شان .

چه اینکه، این ارزشهای عالی انسانی و نمونه های باک بیمانی، بیمان خود را با خدا و خلق میکنند و ارزششان را با سر گذاشتن در آن راه . و می بینیم که چقدر خالصانه گذاشتند و میگذارند، کما که این مکان را آن مکان نورها را خاموش می خواست، هجرت را بر ماندن ترجیح میدهند، و با انتخاب بهترین زندگانی، و با برگزیدن بهترین فد اکاری، چشم متکثر را به حیرت وا میدارند، و عقل متعاصر را بگوری .

جساهد شهید دگر علی شریعتی هم از همین طعمه ها بود که نان و نمک از دشمن نمیگرفت و تن بخیانت برای خائن نمیداد، زندگی او تماماً سر مشقی بود برای آنکسان که فکر انتخاب چنین راهبانی را دارند، فریاد های او گلوله هایی بود که بر قلب دشمن فرود میآمد، ولی انعکاس

و صدای شلیکش، رهنمود هایی که برای صابران عرضه میشد .

چشم حسرت بین دنیا طلبان که هیچ گاه نمیتوانست آنچه باکی و خلوص

را با دیده عبرت بنگرد و قبول نماید . و این بود که آنچه سر و صدا و آشوب

بپا کردند، ولی هیچکدام از آن دسیسه ها نتوانست مؤثر افتد، و راهی

که او انتخاب کرده بود پیروز ماند، نه به پیش رفت و بعد از انهم به پیش

خواهد رفت .

هجرت او درسی بود به تمام ماندگان در راه که جامعه بوسید، را با

همت و وحدت و از جانگذشتگی باید درست نمود، که همانا " هجرت "

فرار از يك جامعه طاغوت زد، است برای پایه ریوی يك جامعه اید، ال "

و دست اندر کار شدن برای سرکشی بناحق مال خورها . که در این راه

گاه هجرتی هم باید .

" هجرتی گساید "

ای سرچشمه دامن

ای نگاهت بیست

ای کلامت مایوس

ای که هر لحظه اسیری به کشد و دامی

می برندت هرجا

می کنندت هر سو

زندگی بودن نیست

زندگی ماندن نیست

غم تنها خوردن، کار شیران دل جنگل نیست

از شهامت دور است

از رشادت غار است

ای که تو میگوئی

آدمی روه نیست

انتخابی باید

انتخابی آگاه

زانکه دیدن تلخ است

و نشستن موحش،
و هراس از گشتن خود یکی فاجعه است.
هجرتی میباشد.
نا که با همت آن ماهی کوچک که زمرد آب گریخت،
و بدنها بیوست،
در سحرگاه بی باک، که کبوترها را،
موضع پرواز است،
من و تو نیز از این خواب خوش آغوشی،
که سزایمان کردند،
و از این جایگاه عاقبت ننگینی، که اسیرش گشتیم،
و از این خود جوشی، که غنیمت دانی،
ناگهان برخیزیم،
هجرتی بنمائیم، جهشی برگزیم، و ره می افشایم
زانکه ما انصائیم،
و حقیقت این است،
که توقف مرگ است،
که توقف است،
که توقف خواری است،
و رکود و سستی، شیوه ای حیوانی است،
و تحرک مرزیمت،
بین انسان گشتن، یا که حیوان بودن،
باید از بودن رفت،
باید از ماندن رفت، و شدن را بیوست
هجرتی باید کرد، به دیاری پس دور،
به دیاری که جدا میشود از پایگاه ظلمت، نور،
به دیاری که از این کهنه هدفهای زمینی عاریست،
به دیاری که مهاجرها را جمله یکسان بینند،
به دیاری که یگانه را عشق، در درون خویش است،

ابتدایش رشد است، انتهایش ابدیت است،
باید ایشار نمود، باید اخلاص نهاد،
باید ایمان آورد،
تا که روزی من و تو، ما گردیم،
و در این حجره دور،
همه انسان، همه یکمان، همه یکسو،
همه یکرو باقیم،
هجرتی می باید،
هجرتی می باید،
* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ . أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ * (بقره ۲۱۸)
* آنانکه برآ، ایمان آوردند و در راه تحقق اهداف خدائی و خلقی،
از وطن خود هجرت نمود، و در راه او جهاد کردند، همانا ایشان باید
امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند، که خدا بخشایند، و مهربان
است.

درود بر روان پاک تمام مهاجران راه حقیقت،
درود بر روان پاک تمام جهادگران راه خدا،
درود بر روان پاک مهاجر و جهاد شهید شریعتی،
درود بر راه انصاف و عدل را،
و پیروزی را،
و سلام تمام در راهان و مرآتیهان،
و السلام

چریک پیر

۲ - آثم

فراز قله دگر برج دید، بان خالی است
چریک پیر - کز لیلان چار سو دیدن،
دو چشم دوخته بر مرزهای آزادی،
و در مهاجم جالاک را به تیر نشان،
به جلی خود میدوخت،
به سالهای خموش،
نبرد میاموخت،
زبا افتاده است.

د روزی نکهبان مرزهای شرف
کدام فاجعه سر زد؟
چریک پیر چرا آرید ناهنگام؟
عقاب مرگ چه سان بر فراز او پرزد؟

چشم سالهای دراز
بدید، بانی خود

- تا زاج بتواند -

بدوش همت خود صخره صخره
کرد آورد

وباد و بازی خود،

تخته تخته بر هم هشت

و استوار بر آورد قامت این کوه

فراز قله آن برج پاک بیداری

به زیر تیر رسد شت هر کران آفاق

و روز و شب،

مه و سال

نگاهبانی این می حصار یغما را

چریک پیر

- چنان پاسخ میبانی -

ستاده بود،

به هر یورش که بر میخواست.

چراغ بیداری

به دیده اش می سوخت

نشانه را - با تیر -

زدورها می دوخت،

شبان تیره اگر بود یا که حایل ابر

غریب بر میداشت

چراغ می افروخت.

به دور دستی چشم ستاره میجوید

به آشنائی نبض فریزه حس میکرد

به ناگجائی طبال باد میگوید

به روشنائی مشرق نماز میاورد

به تیره زائی آوار غرب می توخید.

کار کوه بر آورد، اش دگر یاران
ز راهبرد خروش کلا فرگبارش
به مرز پورش میخانه راه میبردند
ز نا کجالی آوار می شدند آگاه

چریک پیر

— در آن اوج بیج در کوهی —
یکانه بود و در آوار چار سوتنها
و بلبلکاه بلندش

— در عظیم شرف —

ز هر کرانه هزاران خدنگرا آماج
سگان دست آموز

— سگان زنجیری ! —

که کینه جوشی او را نواله میخور دند
به هرزه لائی خود

— از گار مویله ها —

به سایه اش زیر پشت حمله میبردند
چریک پیر

— در آن کوه و دار مرد افکن —

هم از سه سوی و هم از پشت

تیر باران بود

و بر تمامی آفاق

تیر باران داشت

زبا فنادنت

ای خوشتر برادر من !

مر اکم صخره تغتید، ام به نستوهی

و سالهاست دلم را مجال آهی نیست

و مرگرا به شب و روز نجوستانم

مرا زبا افکند

تو کوه بودی و

کوهی درون من

شد خرد

هزار چشمه خونابه سر گرفتاز من

و صخره خرد فریادم

از افق

غلتید

نگاه کردم و دیدم به مرکز خشتنم

چگونه خشتن خوش را نهم در خاک

به آسان گفتم :

جاش بر سم !

ای سایه بلند، جاش !

به خاک آشفتم :

بگیر طعمه خود !

ای کرسنه چشم بگیر !

و باد را دیدم

که ناله های مرا می سرود در آفاق

و ابر را دیدم

که بغض کم مرا می گریست بر سر شهر

چگونه خشتنم را بخاک بجهانم ؟

نه این چنین نمرود

— از جو من چنین نمرود —

هنوز اول عشق است

ترا که خشتنم بودی ای برادر من !

درون خشتنم تا به مرد خواهم داشت

به مرگ خواهم گشت :

به آستانه آب حیات بارت نیست !

فراز قلب بیداری زمان اینک
 ستاد بهیج نگهبان، کار تنهایی
 فراز بهیج تو کوی هنوز استاد است
 چریک بهیر،
 نه اما،

درفش خاطره اش :

که می فرزاید بهیج
 که می دهد امید
 که دستمایه الهام رزم یاران است
 چریک بهیر زیا افتاد است،
 وز صوی خصم
 هنوز خاطره اش نیز تیر باران است.

... و شهید قلب تاریخ است همچنانکه قلبی که های خشک اندام،
 خون حیات و زندگی میدهد، جامعه ای که روبه مردن میرود، جامعه ای که
 فرزندانش ایمان خویش را به خویش از دست داده اند، و جامعه ای که بهرک
 تدریجی گرفتار است، جامعه ای که تسلیم را تمکین کرده است، جامعه ای که
 احساس مسئولیت را از یاد برد، است و جامعه ای که اعتقاد به بودن را
 در خود باخته است، و تاریخی که از حیات و جنبش و حرکت و زایش بازمانده
 است، شهید همچون قلبی به اندامهای خشک مردگی بی رقی جامعه، خون
 خویش را میرساند و بزرگترین معجزه شهادتش اینست که بیک نسل ایمان جدید
 به خویش را می بخشد. (پس از شهادت ۱۰۱) دگرگونی شریعتی

قاله * تکیه به مذهب که
 اینک در مقابل شجاعت، هنر یکس
 از سخنرانیهای شهید شریعتی
 است که توسط یکی از برادران از نوار
 استخراج گردیده است. بنابراین
 اگر کم و کاست و بریدگی ای در میان
 و طرح طلب وجود دارد، عذراً
 ناشی از مشکلات استخراج می باشد.
 بهر جهت امید افشاش از شما
 خوانندگان محترم داریم.
 فـجـر.

با اطلاع شما خواهان و برادران
 عزیز میسرانیم که سخنرانی * نـار *
 از شهید شریعتی توسط فجر
 از نوار استخراج و برزودی به
 عنوان ضمیمه شماره مخصوص یادبود
 دگرگونی شریعتی تقدیمشان
 خواهد شد.

شرقی

منادی انسانها

نوشته: فاطمه

بسم الله القاصم الجبارين

إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْيُنَ أَهْلِهَا آذْنًا. وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ. (نمل ۳۴)

به تحقیق و با دلایل روشن، هنگامیکه پادشاهان و سرزمین‌نمایی وارد شدند و آن دیار را تحت فرمانروائی خود درآوردند، در دیار به تبلیغ و گسترش فساد جادرت می‌ورزند و عزیزترین فکرها و زیباترین اندیشه و روحهای آنجا را خوار و ذلیل می‌گردانند که این قانون کلی بقای آنهاست و این خط مشی همیشگی آنهاست. به مناسبت چنین شبی و بخاطر درد پر مشقتی که در اعماق وجودم دامن گسترده است، دوست داشتم که فریاد بلندی سرد هم، تا شاید باره ای از آتش درونم را بیرون بزنم، که این آتش می‌رفت تا سراپای وجودم را خرد کند. درست‌حالتی را پیدا کردم که این مرکز آموزش کار مردم در مرکز جلال آن حالت را داشت. احساس می‌کردم، نه فقط خودم بلکه همه عزیزانم مرده اند. می‌گویند که مرد نمی‌گیرد و این حقیقت برایم ثابت شده بود.

هنگامیکه یکی از دوستان عزیزم را از دست داد، بودم از درون هجوم شمع می‌سوختم، هر قطره اشکی که بر پیکم می‌ریخت، تار و پود جانم را از هم می‌کشد اما با دیدگانی خشک و گلوی مسدود بر چهره مردم حیره شده بودم، خشکی دیدگاتم، دوستان صمیمی مرا فریب داده بود. مرا سنگدل و بی احساس می‌گفتند، اما این بار چه واقعه ای رخ داده؟ چه جنایتی شده؟ باز جنایتکار زمان که امین مرگاز اوراق شهادت ما را با خون شهیدی از جاهدان کلکون سلخته است؟ که سنگدل می‌بی -

احساسی ... همچون من، سربیه تاریکی زند و درد دل باغهای غربت، درد دل این شب ظلمانی، دور از چشم حسودان محکم، هاء زالوهای مکتد، کرگان و رهاهان و درد دل این قین هولناک پنهان از دید انسانهای بیدرد، که از درد، رنجی آثرا یاد دارند و پس، سر در گریبان خود فرو برده و از دست این همه زشتی و از طرفی این همه زیبایی، با قلبی سوخته فغان سرد دهده فغانی که بر صفحات اندیشه و احساس منعکس میشد و بدنم را بلرزه واید داشت.

دوست داشتم تا در این شب تاریک کشب وحشت، شب ظلم، شکوه - های دو سال از عمم را به ستاره های آسمان می‌گم.

بگویم که چه زخمهای کاری از دست دشمنان مظاهر دوست در اعماق روح خویش احساس می‌گم، چه قحش ها و ناسزاهائی که از دست آدمکهای بی خالصتد و رگوشم سنگینی میکند.

در این قین هولناک، در عسریکه آدمهای دروین رنگ انسانهای حقیقی بخود می‌گیرند، ایامیکه جامه شرک، رموش قبای توحید می‌گردد، لحظه هائی که آدمها هنوز انسان نشده اند، از بیدید، ها و حرکها می‌گویند، اما خود هنوز در لجنزار تعفن منجمد شده اند و نمی‌کنند آنچه را که می‌گویند، سکوت را انتخاب کرده ام. و بنحیر از سکوت هم سلاخی ندادم. اگر فریاد زتم، قربانی دست دشمنان دوستنما میشم.

و اما جویوم که صبر کنم، صبر در پی یافتن راهی و چاره ای منظور غلبه یافتن بر دشمن و بر دوستان رصه صفت، که انسان توحیدین معتقد است. برای قباله با دشمن و پیروزی بر خصم کسی پیروز خواهد شد.

که در این راه دشوار و پریخ و خنم صبر را انتخاب کند . راضی را میبوم
و میبوم که بن از او قیام کنم تا مردم همه بدانند که اگر او رفته است قدم
دیگری و قدمهای دیگری و حتی محکوم برداشته میشود . که در طول
تاریخ گرانباترین و ارزشمند ترین سرمایه ای که در این مکتب خنوز بجا
ماند ، و بجای خواهد ماند ، قیام بر علیه جباران مستبد و مسدود کنندگان
راه تکامل است .

به نیاز قیام میکنم تا تمام خداوندان زر و زور و مکر و حیل را با شعار
" لا اله الا الله " نفی کنم خود و انسانهای عصر خویش را با خلق و
خی یگانه دوست میشکی ام آشنا کنم .

در باغهای کنار خانه ام نه ببخشید خانه مردم با اشکهای خونین ،
گلوی گرفته ام و دهان نیمه بانه که نه میتوانم فریاد بزنم که چه طور ؟
و نه میتوانم نگویم که کدام زشتی از این زشتتر ؟ و نه میتوانم حرف بزنم که
مخاطبی نیچوم .

قیام میکنم تا به همه انسانهای این عصر بگویم که اگر علی وار و علی وار ،
این دزهای بظاهر مستحکم دستگاه جور را از بین و بن بران نگیرم و غریبه -
های کاری بر بیکر لرزان این بسوید ، سیسم زمان فرود نیآورم ، خود و
آیندگان ما در سرنوشتی خواهیم ماند که الان هستیم .

هوای باغ رنگ تاریک غلیظی بخود گرفته بود که در لابلای برگ درختان
ستاره ای را پیدا میکردم ، بآن خیره میشدم که تو کوئی که در کتابهای او غرق
در تماشا بودم ، دوست داشتم تا همه ستارگان زیبا را ببای کالبد خاموش
بسجود بخوانم اما چه میکنم ؟ ستارگان خورشید و ماه زحل و اورانوس از
جنس خاکی اند که مادی اند که میرا و از بین رفتنی اند . میخواهم خوشتر
خداگونه ام ؟ فرشتگان منز و پاک حرب الهی معنویات تغییر ناپذیر تعالی
و قابل تقدیس را بسجود بخوانم . چشم به نور ستاره ها خیره شده بود
و فکر در خویشتن . از خود میپرسیدم که امشب چه بود ؟ فردا چه خواهد
شد ؟ نمیگویم که شب را چگونه به صبح رساندم که هر چه بود احساس
میکردم که کوله بار مسئولیت بر دوشم سنگین تر میشود .

دردل این هوای سیاه که خواب آرام و مرکبوقت انسانها را که از کوشش و
جهد باز داشته بود لحظه هائی که صدای قوی و بلند های شبخوان با تلافی

باغ در گلوشان خفه شده بود ، در پیچه های امید در فکر بسیار کوچکم
باز شد ، هنگامیکه از خودم میپرسیدم چگونه بودم ؟ چگونه هستم ؟ و چگونه
باید باشم ؟ روح تعالی او را در اندیشه خود میدیدم که رفته بودنش
را در کالبد ماتم زده ام و انمود میساخت . به هر نقطه منجمد
شده ای که می رسید ، مثل همیشه ذوب میکرد و شفاف میساخت .

راستی اگر دست تقدیر و حرکت زمان ، مرا با بزرگی روح چنین مرد
دانشندی آشنا نمیکرد ، تا بحال کالبدم بوی گند میکرد ، روح اهورائیم
تسلیم اهریمن میشد ، قدرت حرکتی که در ذاتم داشتم در حصار سکون
میباند . زیبایی انتخابم مغلوب بی سلیقه گم میشد ، آزادیم به بندگی جور ،
عدالت بر علیه خلق ، امید و ایمان بر روی دستگاه ظلم متوجه میشد . او که
با آن همه عظمت فکریش توانست هنر خوب زیستن را از شاگردان مکتب
اسلام راستین فرا گیرد و این صفت تعالی را به بیشتر جوامع زیستان -
زده قرن خوش بیاورد و در ایمان و احساس ملت زیر ستم ، جوشش تازه ای
بخشد . همچون پروشه " جسم و جان خود را آماج مفار دزدندگان
و وحشی های آذخوار نمود و همچون عین القضاة شمع آجین جباران و لکبران
زمان گشت تا آزادی ، شجاعت ، هنر استقامت و حکومت عدالت را برای
در ماندگان تاریخ بار معنای میآورد .

تعبداً چه هستم ، میتوانم بگویم که هستم و با این نوع بودن خود
خوشحالم ، که فکر ، روح و اندیشه در . او را تا اندازه ای که هستم
درک میکنم ، هر چه بیشتر فکرش را میخوانم بنده از بی بندگی دیگر در
ذهنم باره میشود ، ناتوانی و جبر که دوستان دیرینه ام بودند غریبه
شده اند ، هنگامیکه از آن جهان آواره سخن میگفت ، سنگینی عصای
گروه دانش را در دست خود در مقابل این همه ظلم زمان احساس
میکردم ، لحظه ای که مسئولیت های آن انسان خلاص شده از قیود
و بندهای اجتماعی و جبر از ضعف های قوی را در آن دیار سنگستان
و آن غار وحشتناک اما در عین حال تعیین کننده سرنوشت ما ، ظالم و مظلومان
قرنها برایم میگفت ، سینه ام مالا مال از عشق بآن مکتب آسمانی این زیر
میگشت و روشن تر میشد ، و با خود این آیه را زمزمه میکردم :

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ

ای جامع حیرت بخود بیدار و برخیز، بایست قیام کن و بشارت بده تا راه رشد از طریق "غی" معلوم گردد.

و اینچنین بود. خود را در خرابی محمد (ص) خانه سنگی او خانه ای که سرنوشت بشریت و راه تکامل را روشن ساخت. که اگر ایمن خانم و صاحب خانه نباشد، همه چیز بی ارزش و بی فایده است. حق میگردم. مات و مبهوت به عظمت چنان لحظه ای و چنین شیئی نگاهم را به زوایای آن کوه رسالت دوخته ام. ها گوش اندیشه ام آوای جبرئیل امین را درک میکنم که: "يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ" و اکنون آمده ام تا به همه بگویم:

خواهرانم، برادرانم:

اندک زمانی میکنم که سخن گفتن درباره بزرگ مردی که امروز با شهادت خویش ما را تنها گذاشته است برای من بسیار مشکل است، خصوصا در مکانی که شهیدان با تصویری خاموش اما حاضر، رو در روی ما ایستاده اند تا شهیددی را پس از شهیددی دیگر بدنیای آزادی عرضه کنند.

از طرفی دردناک است که با رفتن خوشغم بزرگی را برای اهل خرد بجای گذاشته و از طرفی افتخار آمیز است که با ایثار خون خوشمردی خونینی را به تاریخ شهادت ما اضافه کرد. وقتی خودم را در مقابل آنهمه بزرگی و فکر و اندیشه بر جلا لپران میبینم و شگفتا زمان در گام میماند و قلم در سینه میخیزد. چرا که شاید از شخصیت بارزی مثل او بد دفاع کنم، که این بد دفاع کردن در باطن و دفاع بظاهر، مثل همیشه او را آزار میدهد، که آزار شهیدان شرط قلم نباشد. خود گوید:

"شهید قلب تاریخ است، همچنانکه قلب باندامهای بدن خون میرساند، شهید هم با ایثار خون خویش به اندامهای خشنوبی رض یک جامعه جان میدهد..."

قلم را بدست فاسلی بدهیم که بتواند چهره حقیقی این فرزندان راستین اسلام را و نقش او را بعنوان يك انسان مسلمان در بین مردم این عصر مورد بررسی قرار دهد، خودهای او را که هنوز کسی بوجودش پی نبرده پیدا کند، همان خودهایی که واقعیت آن در ایمان و عقیده اش کوست

و خون شده بود.

اما نوشته حاضر زمزمه دردی است که از درون سینه ام به بیرون رانده میشود، که جمع آوری دانه آن برایم غیر ممکن بود. چون آتش سینه اگر در درون اندیشه انسان رانده کند، اگر مهارش کنید، درون سوز میشود، این است که در این لحظه بهترین راه برای نجات خویش و سرنوشت خویش این است که دست به فرار زنی، که خود را به آب خروشان بیافکنی و در میان امواج آن ریا شکسته و نابود شوی و یا اینکه آتش درونی خویش را فرو بنشانی. که اگر شکسته شدی "شهادت" است و اگر رفته ای و در پی شکستن هستی "هجرت" است.

و اینست که امروز آموزگار نسل ها، با عزیزترین شکلی مرگ خویش را خود انتخاب کرد، با "هجرت" خویش "شهادت" یافت.

چند ماه جاری چه ایلم پر جنبشی، و چه لحظه های خشنی. ماه خن، ماه خرداد، ماه شهیدان بخون خفته، ماه خنسی، ماهی که تا آن لحظه رژیم جبار و لکر شاه و ضحاک زمانه، دسترنج زحمتکشان و خواب رفته جامعه ما را در حلقوم خود و اسبابانش میریخت و کسی امید و یاری فریادی را از خود نمیدید.

آری همین متحرک زمان، که ستم میکند به باد غارت میدهد، میکند، و خفه میکند، آخرین آدمکش و غارتگر هستی مردم زیر ستم، در طول دو هزار و پانصد سال سیمت دیکتاتوری جنایت و خیانت، کتون بر مردم بی گناه و بی رضی شوریده است تا بگوید: "گورش و خواب که من بیدام".

آخرین فرد از سلسله قاتلان امروز رو در روی همه آدمکشان تاریخ نهفته است و آنها را بخواب همیشگی میخواند.

راستی که بیدار است، چرا چون مارهایی را که از اسلا فو خاندان جنایت پیشه اش وارث شده، هنوز بر شانه هایش رانده میکند، يك لحظه غافل شدن از آن بنا بودی جان خودش تمام میشود، و این گشت و گشتار خط مشی همیشگی آنهاست.

چه جالب در یافته بود وجه زیبا اینها را شناخته بود که میگوید: "در طول تاریخ چه انسانهایی که قربانی این جنایت شده اند

زنان و کودکان ما آبیایست ملعبه حرمسراها میبوندند، یا اگر آزادانه زندگی میکردند، باید غافله دار اسیران باشند.

راستی که یادش گرای یاد و راهش بیروز.

هنگامیکه آموزگار بزرگش خیمسی بزرگ، دستورش شکستن پتیا را بگوش همه زمزمه میکرد، الحق علی عزیزمان خوب میشکست، خوب بخاک میمالاند و خوب هم بیروز شد. ارزش هر کلمه اش از خون هر شهیدی برتر بود و مقام شهادت و گستاخیش از عبادت... بهتر.

قصران مقام یک انسان اندیشمند را در مقام والائی بیان میکند.

بیش از اینکه به ارزش وجودی موجود زنده ای چون انسان قسم یاد کند، به علم و قلمش سوگند یاد میکند، که تاریخ حرکت خود را مدیون فاضلان و اندیشمندان متعلق به خلق الله میداند.

هنگامیکه بر اهرام جور و ستم و بارگاه بر جیروت فرعون نظر میافکند و آنهمه جنایت را مینگریست، مسیح وار به اجسام مرده و بی رمق آنها که در زیر ضربات تازیانه های جانفرسا و سنگهای عظیم الوزن کمر شکستن قربانی جور شده بودند، روح میدید و به دردشان گوش میداد، سرگذشت مای مرده تر از آنها را برایشان میگفت، که شاید در عزای ما بگویند. زیرا انسانهایی که در زیر خوارها خاک و سنگکاخ سفید فرعون و کاخ سبزر دمشق، بی هیچ گناهی، با لبی نیمه باز و فریادی در گلو خفه شده و با تنی غرق در خون خوش دفن میشدند، دست های قاتل را میدیدند و در چهره سنی و در هم رفته میر غضب جلالت خویش نظاره میکردند و میدیدند که چه کسی میکشد.

اما اکنون بیایید بر ما بگرییید، مای مظلوم، مای محکم شده در بیدادگاه قرن، مای در بند حصار زور و زر و از همه اینها بدتر و گشتند، تر رداي تزهر، آیام میدیدیم که بر سر نوشت ما ضرره خای کاری ای زده اند و فرخنگو تاریخ، ایمان، انسانیت و ناموس ما را قربانی جهل خویش ساخته اند. که خیمسی بزرگ دل پر خون تری از اینها دارد، فریاد میرزند کسه: آنها را بزیید، رسوا کنید، عمامه ایشان را بردارید، که من بخیمی می- بینم قبیای اسلام را چیه پوشیده اند.

آه خدا چه میکشد. سینه ام بر از آتش است و قلبم ملو از انزجار، انزجار از ظلم، جپاول، آدمکشی و بی عدالتی.

خدا چه میشد که آن کلاغ حيله گر فرزند ان قابیل را کورگی و پنهان کاری نیاموخت. که اکنون ما دهانی بخارت گشود، چشم بدنبال دزدان نشسته ایم بی آنکه اثری از آنها بباییم. چه برایتان بگویم؟ شما در آیام استعمار کهنه قربانی شدید، که امروزه مدلتش عوض شده، کهنه ها نو شده اند. قبلا آمدند، گشتند، بردند و رفتند، اما شکل جدیدتر میکنند و میروند و هنوز هم ترفته اند. این شگلش بسیار خانمانعوز است و هستی براننداز. همه چیزمان را باز چه خوش ساخته اند، از خون عزیزانمان جوی خون روان کرده اند، بر جامه توحیدمان لباس شرک و فریب دوخته اند، بر دهان تکبیر کیمان پنجه خشم کوفته اند، بر مسجد رسولمان آتش غضب ریخته اند، بر قصران عزیزمان نام طافوت را نقش بسته اند، بر مظهر عبادتمان بانك شرک سرود، اند، در جامه یکبارچه مان تفرقه جور انداخته اند، و بر غت زناتمان، جامه بی عفتی پوشانده اند.

و خدا یا چه بلائی از این بدتر که قریب به دو میلیون اسرائیلی متعصب بخون و دارای خوی نژاد پرستی و پرتوی جوشی بر سر جامعه مسلمین فریاد میریزند و برگرد، این توده (که به حق هم توده) بار محنت میکنند و برای آواره کردن مسلمانان از دیارشان از سازمان حقوق بشر!؟ تقلانای عدل میکنند، و با فتوای جانشینان بیخبرانمان!؟ (۱) فریادمان را مهر سکوت میریزند و برای تسکین دردمان نغمه سحر میخوانند، و بر اجساد نیمه جانمان الوداع شوم میکنند.

و امروز برادر شهیدم آمده است تا در این ماه خون بنفع همه شهادت دهد، تا پیوند خود را با آموزگار بزرگش، آن خیمسی بزرگ محکمتر کند. تا خون خویش را در دریای خون پانزده هزار برادر مجاهدان که قهرمانانه و گستاخانه قربانی آزادی، ایمان و انسانیت شدند، روان سازد.

آمده است تا به آنها مژده دهد که اگر نمیتواند دشمن را بشکند، با پیام خود، با خون خود و با قلم خود دشمن را رسوا میکند، تا با آنها بایستد و از سستی که بعد از آنها بر ما رفت سخن بگوید.

(۱) امرای فعلی حاکم بر سر نوشت جوامع مسلمین

و پیش از اینکه دارها را بچینند و خونها را بشینند، در دادگاه زمانه نفع همه ما قتیلا ن دست این جبار حاکم سخن بگوید .
راستی باید این ماه را گرامی بداریم . ماه خون ، ماه خروش و خشم مردم زیرستم ، و عاصی بر قوانین استبداد و استثمار . ماه ابراهیم تا و -
ارنانش خمینی ، و ماه پیام . پیامی که بهای آن از خون یک شهید خونی تر و از تیریک مجاهد سوری تر .

او آمده است تا بر همه دانشجویان ، علما ، کارگران ، کشاورزان و همه انسانهای با حیثیت بگوید : که اگر یک خون پیام نداشته باشد قاتل آن خون را در حصار و یک عصر و نسل محبوس ساخته است *
اگر یک خون پیام نداشته باشد ، کم میماند و فراموش میشود و

میبینیم که او قوامی پیام خوشگشت تا اینکه * مرکز خوش را خود انتخاب کرده باشد * او که برای نجات بندگان زیرستم از عبودیت خدا بیجاها زمین و حرکت فکرهای مسخ شده ، در مجرای اصلی توحیدی ، سلاح عبادت و ایمان پوشیده بود ، بنوع خود توانست دانه دانه اسلام را که قرن - هابر اثر فریب ها و تیرنگهای سلاطین قداره بند و حمله های دشمنان دانا و دوستان نادان بخارغم گرفته بود ، بزداید و تلو و لو و درخشندگی حقیقی آنها را به اسلام را به در اذهان مومنین ثبت نماید و در معرض دید و تفکر آزادگان بگذارد و آنها را به قضاوت بخواند .

علامه مجاهد شریعتی مانند دیگر شاگردان این مکتب راستین سید جمال الدین ها که میگفت : * ای کاش مرگ مهلتم دهد و پیش از مرگ آزادی شرق را به چشم خود ببینم * با دیدگانی منتظر و قلبی ملو از عشق بانقلاب برای آزادی انسانهای در دام خدایگان زمین ، اسارت را ، و برای دفاع از دنیای گرسنگان ، گرسنگی را انتخاب کرد ، تا بیشتر بتواند عشق اسارت و گرسنگی را حس کند .

پیش از آنکه آماده رفتن بود ، آنچه را که باید بگوید گفت ، دینی را که برگردن داشت به نحو احسن ادا کرد ، با درس آموزی از مکتب اسلام در کلاس ریور فاضلش بعنوان یک شاگرد مسئول و یا یک انسان مسئول از مکتب اسلام و سایر مکتب ها شناخت کافی پیدا کرد . نهضت فکری را

که جامعه بدان محتاج بود ، در بطن جامعه و طرز تفکر مردم گسترش داد ، خاطره تاریخی را که با تبر ابراهیم ، ذوالفقار علی ، عصای موسی و خون حسین بنا شده بود ، و جامعه ای که قرآن محمد ، پیام زینب و اعتراض ابوذر در آن حاکم بود . در احساس و ایمان مردم زنده کرد . نسل روشنفکر فراری و عاصی ما را که تشنه آزادی بودند ، در زیر سینه خود جای داد و با گرمای فکر و اندیشه خویش نطفه آزاد منشی را در ایمان آنها منعقد ساخت ، از کج قشر پائین جامعه ما بلند شد و بر کلخ ظلم و ستم محمد رضا شاهی * یورش برد و پایگاه اقتدار سیاه ارتجاع را بلرز، نشان داد و خواب سیاه را بر مردم خوابزد ، حرام کرد .

او بخوبی فهمید ، بود که تا شاگردان این مکتب ، مسئولیت این را دارند ، تا با دستی عصای گره دار آن شبان انقلابی را ، و با دست دیگر قرآن عظیم محمد (ص) را بدرون جامعه در حال مرکببوند و از هر کلمه آن یک نسل مجاهد بسازند ، و با ضربه ای که ارزش آن از عبادت دو جهان برتر است کلخ منشی را چران کند (۱) هنگامیکه دیر فهمان و کج اندیشان زمان هنوز بزیارت خانه پنهان سرگم اند و در سفره * لاوعزا * به جرفیدن مشغول ، او از زیارت این همه بیت ها حریفانست * ردای شهادت * را با زیباترین وجهی که ممکن بود به تن خود و هیکل عصر خویش بپوشاند . آبی * ردای منشی شهادت * .

زیرا که بزرگترین و عظیم ترین سرمایه تاریخ اسلام ما * شهادت * است . شهادت یک جبر تاریخ است که رودخانه پنهان و تاریخ از مکتب شهیدان سرچشمه میگردد و به دریای پر خروشان آزادی و انسانیت میپیوندد . شهادت یک با ران رحمت است ، همانانکه قطرات باران بر گلها و گیاهان مرد ، یک سرزمینی عطر و طراوت تازه ای میبخشد ، خون شهید ماده ای است که برگهای خشک و فکرهای منجمد یک جامعه تنگ و تپش میدهد ، نابود میکند ، میسازد و عزت میبخشد ، تا اینکه از باغها و سمبزه زارهای یک سرزمین تشنه بگذرد و غنچه های پژمرده آن دیار را زندگی جدیدی بخشد .

در جامعه ای که حرکت خود را از دست داده بود ، جامعه ای (۱) - تداوم ضربه های علی تا نسل کنونی .

که انسانیت و عزت را فراموش کرده بود، جامعه ای که اعتماد بنفس خویش را از یاد برده بود و بقول جلال: "جامعه ای که به عزاداری شهیدان پرداخته بود و پس و مرکبها را گردن نهاده بود" او برای در هم ریختن این همه زشتی، "شهادت" را انتخاب کرد.

که او شهید نسل ماست

و او شاهد عصر ماست.

دوست داشتم که با سبک خودش و درد خودش اینچنین بگویم:

"پیش چشم را برده ای از خون پوشیده است" شادردی از آن مکتب بشفک دوران را ببینم که در محراب شهادت تشریف آری ایستاده و منتظر است که همه را بقیام بخواند.

ایستاده است تا انسانها را از عبودیت خوابچه های زمین، پرستش خدای واحد دعوت کند.

ایستاده است تا برای مستضعفین زمین ایستادگی سخن بگوید.

ایستاده است تا برای مردم بی خانمان و آواره دست حکم جور، حکومت عدل بسازد.

ایستاده است تا به همه بفهماند که "مرکبها سر نوشت کمانی است که به هر ذلتی تن میدهند تا رفته بمانند."

ایستاده است همچون کوشی استوار و طوق درخشان شهادت بر گردن و همه سعیش در این است که نیافتد.

مشتش را بینگم که همچون بتکی پولادین فرا میرود و بر تاج و تخت پوسیده ظلم فرود میاید و کج ظلم را آماده ریزش کرده است.

ایمان نه!

ایستاده است با گلوی فشرد از بغض و جشمانی حسرت زا و

منتظر یا بگفته خودش، منتظر نه، معترض فریاد میریزد.

دیگر بار نیست ماست که "شهادت" در مذهب

تشیع يك تامل و تدام تاریخی است که از نسلی

به نسل دیگر واگذار میشود.

و اینک شما و سره ای دیگر.

مستن زیر اطلاعاتی ای است که پس از شهادت دکتر علی شریعتی پوسیده انجمن اسلامی دانشجویان آکلاهما منتشر و در سطح ایالت و حوزه های اطراف پخش گردید.

نگاهی به

زندگی شریعتی

"وَمِنْهُمْ جَافِرٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدُ فِي الْأَرْضِ مَرَاتِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا" (نساء ۱۰۰)

آنکس که هجرت کند در راه خدا، در زمین مواضع فراوانی خواهد یافت آنکس که بیرون رود از خانه اش بقصد هجرت بسوی خدا و رسول و در میان راه مرگ او را دریابد، همانا پاداش او با خداست، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

"شهید نشان میدهد و میآموزد و پیام میدهد که در برابر ظلم و ستم، ای کمانیکه میکشید، "نتوانستن از جهاد معاف میکند" و ای کمانیکه میکشید، پیروزی بر خصم هنگامی تحقق دارد که بر خصم غلبه شود، نه شهید انسانی است که در عصر نتوانستن و غلبه نیافتن، مرگ خویش را دشمن پیروز میشود، و اگر دشمن را نمیشکند، رسوا میکند.

و شهید قلب تاریخ است.... شهید همچون قلبی، به اندامهای خشک مرده، بی رقی جامعه، خون خویش را میرساند، و بزرگترین معجزه شهادت این است که به یک نسل ایمان جدید به خویش را میبخشد.

شهید حاضر است و همیشه جاهد. شهادت حضور در صحنه حق و باطل همیشه تاریخ است.

(شهادت - دکتر علی شریعتی ۸۸)

پیوسته در طول تاریخ، خواست نیروهای ضد تکاملی، یعنی فرعون‌ها، یزیدها، محمد رضا شاه‌ها، جلوگیری از حرکت فزاینده نیروهای تکاملی جامعه بوده است. به امید اینکه بتوانند سنت فنا ناپذیر الهی را در جهت خواست‌ها و منافع ناپاک خود تغییر داده و نور جاودانی خدائی را بخاموشی کشانند. **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** غافل از آنکه پیروزی از آن حق است. **"قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا"**.

اجتماع ما حاصل اندیشه و عمل مبارزاتی است که در طول تاریخ بانجام رسیده است. همیشه کسانی بوده و هستند که با اندیشه خود، با عمل خود، با قلم خود، و با خون خود، مسیر حرکت جامعه را با مسیر تکامل جامعه وفق داده‌اند. بر اساس کار بزرگ آن‌هاست که امروز تملی خود را در برابر مسئولیت تاریخی اش قرار داده است.

باید یادی از آن‌ها که با فکر، قلم و خون خود، سنت چارزه را حفظ کرده‌اند بنمائیم. از کسانی یاد کنیم که با هر وسیله، و از هر راهی که توانسته‌اند مشتی بر بیکریوشالی رژیم فرود آورده‌اند. از کسانی یاد کنیم که سراسر زندگیشان را، وقف پیمودن و مشخص نمودن مسیر انقلابی ائی نمودند که سرانجام به آزادی ما و آزادی انسان‌ها انجامد. همه کسانی که در این دوران، و در این شرائط خفقان آمیز کار میکنند، و رنج میبینند، شکنجه میشوند، از رهرو شلاق و از پشت سر خنجر میخورند، شه‌شان میکنند، به زنجیرشان میکنند، و در جهد و جهادی که برای تبلیغ حق آغاز کرده‌اند، از زندگی و از همه چیز خود میگذرند، تا به خلق محروم مسلمان ما زندگی بخشند، همه آنها برای ما عزیز هستند، و همه آنها را ستایش میکنیم.

بامام **"خمينی"** درود میفرستیم، که مدشکن و بت شکن، و ران شد. به آیت الله **"سعيدی"** و آیت الله **"ظفاری"** که با شهادت سخ خورش روی دشمن را سیاه کردند، و بیش از همیشه رسوایش نمودند. به مجاهد بزرگ و نستوه آیت الله **"طالقانی"**، که خود معلم بسیاری از مجاهدین عصر حاضر، حنیف نژادها، سعيد محسن‌ها، مشکین فام‌ها

بدیع زادگانها، عسکری زاده‌ها، رضائی‌ها، میثقی‌ها، شریف‌وانی‌ها، ... بوده و علیرغم ضعف جسمانی خود، توانست با ایمان عمیق و قهر انقلابی اش دشمن گیف اسلام، شاه‌خائن، سازمان‌شد مردی امنیت، و تمام عامل ناپاکش را با تمام قدرت جسمانی‌شان فلج کند.

به معند شریازگان، دانشمند و اسلام شناس مزرکرد درود میفرستیم، و به مجاهدین عظیمی که بجم پیروی از راه‌خمينی و راه طالقانی و بازگان، به جم پیروی از اسلام حسینی و اسلام اسمیل، در زندان‌ها و در زیر شکنجه، و در میدان اقدام شهادت یافتند، و آخرین قطره خورشان، در آخرین فریادشان، شعار **"لا اله الا الله"** مخلوط

گشت و بر پيشانی رژیم جنایتکار باقی ماند. و نشان داد که این خواست تمامی رژیم‌های ضد مردمی و نیروهای ضد تکاملی است که هرگونه صدای آزادیخواهی و حق طلبی را خاموش میسازند، و این نتکرا در سراسر تاریخ بر پيشانی خود داشته‌اند. **"إِنَّ الْعُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَقْسَدُوهَا وَجَعَلُوا لَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذًى"** (سبا ۳۴)

رژیم هلی ضد مردمی، و در هر جامعه ای که قدرت یابند، آنرا بفساد سوق میدهند، و عزیزترین فرزندان آنرا به ذلت میکشانند. سراسر تاریخ کشور ما شاهد جنایت‌های آنان بوده است.

"این قابیلان زمانه در هر لحظه‌ای، هابیلی می‌جویند و خون پاکش را بر روی زمین جاری میسازند، تا شاید جنگل حکمت خویش را وسعت و قدرت بخشند."

و اینک طبق اعلامیه موج. ۴ خرداد ۱۳۵۶ هیئت دبیران انجمن اسلامی، خبر رسیده است که علامه مجاهد و مفکر بزرگ برادر **"دکتر علی شریعتی"** در روز یکشنبه ۹ خرداد ماه برابر با ۱۹ ژوئن در جنوب انگلستان بطور مشکوکی به درجه شهادت نائل آمده است. گرچه علت درگذشت وی هنوز دقیقاً مشخص نیست ولی رد پاهائی از رژیم خونخوار را نمیتوان نادیده گرفت. از حدود یکسال قبل که شریعتی ظاهراً از زندان آزاد شده بود، پیوسته تحت نظر و مراقبت پلیس قرار داشت و امکان هرگونه فعالیتی را (آنگونه که خود میخواست) از او سلب

شده بود. لذا تصمیم گرفت دست به هجرتی زده و از ایران خارج شود. و شجاعانه این عمل را انجام داد. برادر شریعتی حدود سه هفته قبل از ایران فرار کرده و در منطقه ای در جنوب انگلستان پناهنده شد و طبیعتاً نیز "نیروهای سرستی ساواک" در پی او بودند. این است که نمیتوانیم دست رژیم را در این واقعه ندیده بگیریم.

برادر دگر علی شریعتی، مسلمان راستین عصر ما در طول زندگی کوتاه ولی پرتلاش و مملو از عشق و ایمان خدا و خلق و احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت همه انسانهای محروم و درمانده جامعه، خون تازه ای در رگهای خلق محروم مسلمان ایران دوانید. در شرائط خفقان و اختناق سالهای ۳۹-۴۰ در نهضت مقاومت ملی، پایداری پدر دانشمند و حقیقت بینش استاد محمد تقی شریعتی، بجا روزه خود ادامه داد، و نیز در همین دوران بود که در سال ۱۳۳۹ پدیده نبال دستگیرهای وسیعی که در تهران و مشهد انجام گرفت، همراه با پدرش و جمعی دیگر از فعالین و سران نهضت مقاومت علی به زندان رژیم افتاد. در طول سالهای ۴۸ تا ۵۲ دگر شریعتی با بخدمت گرفتن قدرت بیان و قدرت نویسندگی بی نظیرش، دست به بیان اصول پایه ای و بنیانهای اصیل اسلام، مکتب خون و شهادت زد. در شرائطی که بر اثر تلاطمهای فراوان و برنامه های وسیع رژیم ضد اسلامی ایران میرفت که برنامه اسلام زدائی ای که برای خلق مسلمان ما در نظر داشتند، رنگی بخود بگیرد، و در شرائطی که اعمال حکومت طاغوتی، در تلا نشان برای مسخ حقایق اسلام، بوسیله ملاهای درباری و مأموران عمامه پسرشان ثوری از امید در مقابل خود میدیدند، در شرائطی که تمامی نیروها برای بیرون راندن مذهب از زندگی مردم - و بخصوص جوانان - بسیج شده بودند، فریادهای برادر شریعتی در حسینیه ارشاد، بیگانه تمامی کلاه های آرزوی آنان را بر سرشان خراب کرد، و پرده را و سالوس از چهره همه دوستانی که در لای اسلام و در لباس اسلام، تصمیم پناهنده ای این مکتب آزاد بخش و انسان ساز گرفته بودند بگمار زد.

برادر شریعتی با شناخت عمیق و ریشه ایش از مکتب اسلام،

و از اولین نمونه دست پرورد آئی علی (ع) بخوبی توانست چهره واقعی علی (ع) و مکتبش را، همچون الگوی برای ملت ما رسم کند و راه و رسم علی و ارتدگی کردن و علی و ارتلاش کردن و علی و ارتسن گشتن و علی و ارتجه ساد کردن را بیاموزد، و بیاموزاند.

بزرگی کار شریعتی در این است که بخوبی میدانست که درد جامعه از کجا و برای چیست. او بخوبی آگاه بود که تا وقتی مکتب انقلابی و انسان ساز اسلام، بصورت جسم و یا انحرافی برای اکثریت خلق ما - و بخصوص جوانان و دانشجویان، نیروهای آینده اجتماع - طرح شده و مطرح میشود، و تمام تلاش رژیم نیز، اینگونه طرح ساختن اسلام است. در چنین شرائطی، دیکریست در مورد ریزه کاریها و مسائل نادری که حتی بکار هم امکان برخورد فرد با آن در طول زندگیش وجود ندارد، و بر حسب اسلام نیز بیان زندان انحرافی عظیم است. این بود که با شجاعت تمام بر علیه طرز تفکر انحرافی از اسلام، که سعی میکردند در جامعه جایگزین اسلام حقیقی بنمایند، خروج کرد، و از پایگاه حسینیه ارشاد، به حمله علیه توطئه های ضد اسلامی رژیم و مأموران عمامه بمرش دست یازید، و با کار مداوم و بیگیش، و با نیرویی که عشق و ایمان او با اسلام و پیامبر (ص) و علی (ع) و همه خلقهای محروم مسلمان در او میآفرید، پایه های اسلام دروغینی را که از یک طرف آریامهر جلع و مدافعش بود و از طرف دیگر نامسلمان کثیفی همچون امام جمعه مظهر نمایندگیش بود، بلرزه در آورد و چهره واقعی سه یار همیشگی تاریخ، "ملک" و "مالک" و "ملا"، که با قدرت "زر" و "زور" و "تزیور" خود، به "استعمار" و "استثمار" و "استعمار" خلق ها میبرد، باختند را بر - ملا ساخت. اسلامی که شریعتی معرفی نمود، اسلامی بود که خلقهای محروم و رنجبر و مستضعفند اقمار بودند، و انسانهای راستینی همچون "ابوذر" و "عمار" و "سید جمال الدین اسد آبادی" و "مدرس" جلغش، و راد مردانی چون علی (ع) و حسین (ع) مظهر نمایندگیش، و بزرگترین معرفش، در یک چنین اسلامی، دیگر جانی برای هتخوری و برگرد، خلق سوار شدن، و دستبرج آنها را خوردن باقی نمیداند.

این بود که رژیم بلا فاصله با دستگیری ملا های همکار و همیمانانش دست به تحریک مردم زد و فریاد "وا سلاما و اسلاما" را بلند نمود، و از آن پس او را بانواع و اقسام تهمت ها متهم ساختند، و سخن از "ضعیف ولایت" و "ضعف عقیده" شریعتی رانندند و او را "وهابی" و "حسینیة ارشاد را" مرکز تبلیغ و هابیت خواندند. ولی علیرغم تمام تلا شحاتی که هوچی گران و شایعه سازان ساواک کردند، خلق ما بخوبی به صداقت گفتار شریعتی پی برد، و درستی کلام آشکار گردید. و این ضررهای سخت برای رژیم بود. کلاسهای درس اسلام شناسی در حسینیه، و سخنرانیهای چندین هزار نفری او در دانشگاه ها، بیش از پیش ریلست شناسایی اسلام اصیل و انقلابی برای دانشجویان و جوانان شد، و نیز همانطور که چهره دوزنگ ملا های قلابی را برای همه روشن ساخت، به معرفی چهره اصیل روحانیت انقلابی اسلام، همت گذاشت. در همان حال که مجاهدین مسلمان مادر بیداد کاههای رژیم محاکمه و در زیر شکنجه شهید میشدند، شریعتی فریاد برآورد و هشدار داد که: آنها که رفتند کاری حسینی کردند، آنها که ماندند باید کاری زینبی کنند، و گرنه یزیدی اند.

و اینکه "هر انقلابی دو چهره دارد: خون و پیام... اگر یک خون پیام نداشته باشد، در تاریخ گنجه اند، و اگر یک خون پیام خوش را به همه نسلها نگذارد، جلالت شهید را در حصار یک عصر و یک زمان حبوس کرده است... و بدینسان مراحمی پیام شهیدان را اسلام عزیز را، به میان جامعه و به میان مردم برد.

و این ضرره ای سخت برای رژیم بود، و نتوانست بیش از این طاققت بیاورد. در یک بعد از ظهر جمعه در تابستان ۵۲ هنگامی که کلاس درس اسلام شناسی، در حسینیه ارشاد تشکیل گردیده بود، ناگهان کاندوهای ساواک بانجا حمله کردند، و حسینیه را تعطیل نمودند. دانشجویان مسلمانی که در کلاس شرکت کرده بودند، همگی دختر و پسر متحداً دست به تظاهرات زد، و از حسینیه تا اطراف ایستگاه بهیمیم با شعار "الله اکبر" پیش رفتند. کتابهای شریعتی

که تا آن زمان اکثریت قریب باتفاق آنها هرگز مهر اجازه فرهنگ و هنر ریشان نخورده بود، ولی در سطح وسیعی در ایران پخش شد، بود، به عنوان "کتاب ضاله" شناخته شد. و داشتن آنها جرم محسوب شد. بعد از این چهران برادر شریعتی، شواری گردید و تا مدتی مخفی بود. خود او ماجرای بسته شدن ارشاد را اینچنین برای فرزندش احسان توضیح میدهد: "حسینیة ارشاد را ناگهان و بطور قاطع و سخت و تند تعطیل کردند، و هرگونه کاری حتی بنائی مسجد را متوقف کردند. و بیداشت که از نظر من کار پایان گرفته است، و فصلی از کتاب عمم تمام شده است و اگر خدا بخواهد، فصل دیگر آغاز خواهد شد، که امید و اوم از این فصل ضعیف تر نباشد، بهر حال کتاب زندگیم ورق خورد، و خوشحالم که بر روی یک صفحه نایستاده بودم و در حال حرکت بودم، که باینجا رسیدم... (نامه ای به پسر ص ۲)

و برآستی که فصل دیگری از کتاب زندگي برادر شهید دیگر شریعتی آغاز گشت. ساواک پدرش را بگریگان گرفت تا بتواند او را بچنگ آورد، و او که نمیتوانست شکنجه شدن پدرش را تحمل کند، خود را معرفی نمود. و اینبار ساواک هر دو را بر زیر شکنجه گرفته در طول حدود دو سال که شریعتی در زندان بود، پیوسته تحت فشار و شکنجه قرار داشت تا مگر از گذشته سراسر افتخار خود، اظهار ندامت نماید، و حاضر به صاحبه تلویزیونی شود و بنقد و تحلیل "مارکسیسم اسلامی" بپردازد. ولی برادر شریعتی آنچنان که خودش گفته بود:

"... اگر خفه ام کنند، سازش نخواهم کرد، و حقیقت را قربانی صلحت نمیکم، و اما آن قم اگر موفق شوند که مرا بردار کنند، و یا همچون عین القضا شمع آجین کنند و یا مانند زور دانو در آتشم بسوزانند، حسرت شنیدن يك" ان" را هم بردلشان خواهم گذاشت..."

(همزگرد ص ۱۷۲)

برآستی با مقاومت خود، حماسه ای برجای نهاد و آنست که شایسته يك" مسلمان" و بیرونی مکتب علی (ع) است بخلق مسلمانی و به جنبش اسلامی ایران وفادار ماند و هرگز سر تسلیم فرود نیاورد.

رزم ضد مردی که پس از دو سال فشار و آزار او به بیچارگی خود در شکستن شخصیت انقلابی و اسلامیشی برد، بود، تحت فشار افکار، در داخل و خارج از کشور، مجبور شد چرا از زندان آزاد نماید، ولی در حقیقت او را به شهر کوچک خودش در مینان (سبزوار) تبعید کرد، و او را تحت نظر داشت. پس از باصطلاح «همین آزادی» وی بود که رزم با سوء استفاده از ماجرای منافقین خیانتکار، و با توجه به جوی که اینان برای گل آلود کردن آب ایجاد کرده بودند، و برای بدنام کردن شریعتی و خوردن مهر «هم آری با رزم» بر وی، شروع به چاپ یکی از سخنرانیهای وی در روزی نامه «ایش نمود»، و نیز مقابل قدرت هرگونه تکذیب و دفاع از خود را از وی سلب نمود. (جلی تاسف است که عده ای فرصت طلب انقلابی نما!! در خارج از کشور نیز با قیاس به نفس خواستند «خبر هم» کاری شریعتی با روزنامه کیهان را در بین دانشجویان جابیندازند. ولی جز روسیاهی برای خود، و روشن شدن ماهیت فرصت طلبانه شان برای دانشجویان روشن بین و آزاد، اثر دیگری نداشت.) در طول مدتی که برادر متفکر و آزاد، دگر شریعتی باصطلاح آزاد بود، امکان هرگونه فعالیتی از وی گرفته شده بود. و تا مدتی نیز مجبور باقامت در شهر کوچک مینان در نزدیکی سبزوار بود. هدف رزم از این کار متغیر سا - ختن دگر و بی عمل قرار دادن او بود. وجه شکجه ای دردناکتر از بستن زبان و گرفتن قلم فرزند پرورنریافته مکبعلی (ع) میتوانست باشد. ولی اینبار نیز برادر شریعتی قاطعانه تصمیم به «هجرت» و بیرون رفتن از یک چنین محیطی را گرفت. چه اینکه در قوانین و نظام بندیهای خدائی - ای که برادر شریعتی با تمام وجود بدانها ایمان و اعتقاد داشت و به آنها عشق میورزید، و با کوشش و پوستش آنها را لمس کرده بود، و سراسر زندگیش را در راه تبلیغ و رساندن پیام این قوانین گذرانده بود «هجرت» چنین معنایی میداد: «بیرون رفتن از جامعه طاغوتی و روی آوردن به مکانی که بتوان در آنجا جباران زمان پشتر دست و پنجه نرم کرد». و این نه به معنای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیتها، بلکه به معنای کوشش هر چه بیشتر برای تشکیل جامعه ای آید، ال و

و پرورش هر چه بیشتر جهاد در محیطی آزادانه تر میباشد. گاری که محمد (ص) ۱۰ سال در مدینه انجام داد و پس از تربیت چنان نیروی جا - زری، با پشتیبانی آنان و نیروی اسلحه شان مرکه تاختن گرفت، مکه ای که ۱۳ سال خود و یارانش در آن آزار و شکنجه دید، بودند. پس از فرار او از زندان ایران «حدود دو هفته بود که در منطقه ای در جنوب انگلستان بسر میرد... و سرانجام در روز یکشنبه گذشته ۹ خرداد، برادر انقلابی و متفکر مسلمان دگر شریعتی را در برابر خانه اش رییجان یافتند. همانطور که در ابتدا نیز اشاره شد، گرچه هنوز اطلاعات دقیقی از چگونگی درگذشت برادر شریعتی در دست نیست، ولی ما نمیتوانیم نقش اهریمنی ساواک - این لانه فساد مزدوران سازمان جاسوسی سیا - و نیروهای ضریبی آنها در خارج از کشور نادیده انگاریم. و در همینجا به تمام آنها که بهر حال به نحوی از انحاء در آنچه که منجر به شهادت برادر شریعتی شد، شرکت داشته اند، هشدار میدهم که خلق مسلمان ایران در مقابل اینگونه اعمال جنایتکارانه آرام نخواهد نشست. آنان که به عبت گمان میبرند که با شهادت عزیزی، همچون شریعتی، که پیوسته روشنی بخش قلبهای مسلمان بوده اند، دیگر فریاد جهاد مسلمانان را نخواهند شنید و چراغ راهشان خاموش و صحنه نبردشان آرام خواهد بود، باید بدانند که:

«این نبرد هرگز یک نبرد تاریخی که محمد آغاز کرد و در ساحل فرات (در عاشورا) پایان یافت نیست. حتی نبردی که در حصار زماق، نژادی، قومی یا فرقه ای باشد نیست. نبردی که اسلام آغاز کرد نه نخستین نبرد، و نه آخرین نبرد. هر کس در هر جا و هرگاه که برای عدالت رود روی ستم برخیزد، در این جهاد بزرگی که از آغاز تاریخ انسان آغاز شده و همواره در همه نسلها و همه عصرها شعله ور بوده، و خواهد بود شرکت کرده. و بگفته امام صادق (ع): با حسین در عاشورا و در کربلا شمشیر زده اشت. و این است معنای سخن عظیم و شورانگیزی که «هر روز عاشورا است و هر ماهی محرم و هر زمینی کربلا».

(از مقدمه کتاب حجرت عیسی - دگر شریعتی)

د رود بروان پاك تو، ای كسیكه جهاهدی راستین بودی در
راه حق و پیونده ای از پیوندگان صادق راه خدا و راه بهروری خلق .
د رود به بروان پاك تو، كه تا آنجا كه توان داشتی سو
حتی بیش از آنچه كه در توانت بود - در راه رساندن پیام شهیدان خلق
مسلمان ما نیرو گذاشتی، و پیام آسمانی آنان را در عمق وجدان خلق ما
جای دادی، و سرانجام نیز خود ید آنان پیوستی .
د رود بروان پاك تو، كه پستی بودی كه بر مغز دشمن فرود میامدی
و با هر ضربت گرچه وجود مادی خود را به تحلیل بردی، ولی سر تا پای
وجود دشمن را نیز بلرزاندی، و از قدرتش میانداختی .

د رود بروان پاك تو، و همه شهیدان مسلمان خلق ما، كه چه
عاشقانه و چه صادقانه دو چهره انقلاب اسلامیان، خون و پیام
را به نمایش گذاریدید .

د رود بروان پاك تو، و یادت گرامی باد كه با انتخاب
مرکز مسیح، ورق درخشان دیگری در تاریخ اسلام مبارز گشودی ...
انجمن اسلامی دانشجویان - حوزه اكلاهما، شهادت متفكر بزرگ
و بر توان اسلام، برادر شریعتی را به حضور مرجع عالیقدر و بت شكستن
زمان امام خمینی، بتماهی مبارزین مسلمانی كه در درون منكر اصلی
مبارزه در ایران، دست اندر كار برانداختن رژیم طغیانی پهلوی میباشند
به خلق مسلمان و در رنج ایران و به شما خواهران و برادران هموطن در
خارج از کشور تسلیت میگوید و امید انجام وظایف و مسئولیتهای اسلامی
خود را با یاری شما عزیزان دارد .

بیروزباد مبارزات آزاد پیخش خلق مسلمان ایران

و تماهی خلقهای مسلمان جهان .

خشم و نفرین الهی به دستگاه طغیانی ایران و

تماهی طغیانیهای زمان .

د رود جاویدان به روان پاك کلیه شهدای خلق

مسلمان ایران .

پیام آیت الله خمینی در جواب تلگرافها و اهدا

شعبان المعظم ۹۷

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر یزدی اید، الله تعالی

پس از اهدا سلام تلگرافهای زیادی از اروپا و امریکا از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمنهای اسلامی دانشجویان در امریکا از بخشهای مختلف از سایر برادران محترم قیم خارج کشور اید هم الله تعالی در فقد دکتر علی شریعتی واصل شد و چون جوابی بتمام آنها از جهاتی مبصر نیست و تفکیک صحیح نمیشد از جنابعالی تقاضا دارم تشکر اینجانب را بیهمة برادران محترم اید هم الله تعالی ابلاغ نمائید اینجانب در این نفسهای آخر عمر امیدم بطبقه جوان عموماً و دانشجویان در خارج و داخل ام از روحانی و غیره میباشد امید است دانشمندان و متفکران روشن ضمیر مزایای مکتب نجات بخش اسلام که کفیل سعادت همه جانبه بشر و هادی سبیل خیر در دنیا و آخرت و حافظ استقلال و آزادی ملتها و مرقی نفوس و مکمل نقیصه های نفسانی و روحانی و راهنمای زندگی انسانی است برای عموم بیان کنند

مطمن باشند با عرضه اسلام به آنطور که هست و اصلاح ابهامها و کجرویها و انحرافها که بدست بدخواهان انجام یافته نفوس سالم بشر که از فطرۃ الله منحرف نشده و دستخوش اغراض ماطله و هوسهای حیوانی نگردیده یکسر بران روی آورند و از برگات و انوار آن بهره مند شوند من حیوانان عزیز نمید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسانیت و اعمال سرسپرده آنها میدهم

طبقه جوان روشن بین در خارج و داخل روابط خود را محکم و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یک دل و یک صدا از حق انسانیت و انسانها دفاع کنند تا بخواست خداوند متعال دست اجانب از کشور ای اسلامی قطع شود و باید با کمال هوشیاری از عناصر مرعوری که در صد تفرقه بین انسانهای اسلامی است و مطمئناً از اعمال اجانب هستند احتراز کنند و آنها را از جمع خود طرد نمایند وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
و السلام علیکم وعلیهم ورحمة الله وبرکاته

روح الله العسکری الخمينی



Dis. 20...
"dis. 20"